

# زندگی و زمانه «علی دشتی» (۳)

عبدالله شهبازی



دشتی و قوام السلطنه

در دهم مرداد سال ۱۳۲۱ ش. در پی استعفای دولت علی سهیلی، مجلس سیزدهم به احمد قوام (قوام السلطنه) ابراز تمایل کرد و در دوازدهم مرداد محمدرضا شاه حکم نخست‌وزیری قوام را صادر نمود. احمد قوام سیاستمداری توانا و دولتمردی باتجربه و زیرک بود که در سالهای پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به عنوان مهم‌ترین رقیب رضاخان سردار سپه شناخته می‌شد. مدرس که در دوران مجلس چهارم سرسخت‌ترین حامی قوام السلطنه به‌شمار می‌رفت و او را تنها مانع جدی در راه تحقق نقشه‌های سردار سپه می‌شناخت، درباره قوام، و تفاوتش با مستوفی الممالک، گفته بود: «مستوفی مانند شمشیر مرصعی است که باید در اعیاد و جشنها از او استفاده شود، ولی قوام السلطنه شمشیر تیز و برایی است که برای روزهای نبرد و رزم به کار می‌آید.»<sup>۱</sup> به همین دلیل، سرانجام رضاخان و حامیان دسیسه‌گرش، با ایراد اتهام جعلی نقشه ترور سردار سپه به قوام، در روز سه‌شنبه شانزدهم مهرماه ۱۳۰۲ او را دستگیر و اندکی بعد، از ایران اخراج کردند و به این ترتیب راه را برای استیلايی نهایی دیکتاتوری نظامی هموار ساختند.<sup>۲</sup>

قوام السلطنه از تبار دیوان سالاران سنتی ایرانی، حامل میراث دولتمردی و حکومتگری ایشان و آخرین بازمانده این سنت - با تمامی محاسن و معایب آن - بود. قوام به‌رغم این که مایل بود در صف آرایيی دنیای پس از ظهور اتحاد شوروی، ایران در جبهه بلوک غرب (ایالات متحده آمریکا و بریتانیا)

◀ روی کار آمدن محمدرضا پهلوی باعث تکاپوی طیف گسترده‌ای از رجال کهنه‌کار سیاسی شد که در شرایط جدید و در کنار شاه جوان می‌توانستند به راحتی نفس کشیده و بعد از سالها عسرت و حیرت عصر رضاخان برای خودشان کسی باشند. علی دشتی هم در زمره این رجال بود که با شروع سلطنت محمدرضا پهلوی به‌طور گسترده در صحنه سیاست حضور یافت و از فضای نسبتاً باز دهه سی استفاده نمود. او که با وکالت در دوره پنجم مجلس شورای ملی اولین تجربه مهم سیاسی خود را پشت سر گذاشته بود، اکنون در سال ۱۳۲۲ نیز وارد مجلس شد و به‌عنوان یکی از افراد موثر جناح انگلوفیل (طرفدار سیاست انگلیس) عمل نمود و نیز حزب عدالت خویش را تا حوالی سال ۱۳۲۷ رهبری کرد. اما دشتی امروز با دشتی سالهای قبل فرق بسیاری کرده بود. او و هوادارانش توانستند با انواع ترفندهای سیاسی، راه تثبیت قدرت را برای شاه جوان هموار کنند و به‌ویژه مهم‌ترین رقیب و منتقد شاه یعنی احمد قوام السلطنه را از نخست‌وزیری و نیز گردونه سیاست ساقط کنند. بدین ترتیب باز هم علی دشتی در زمره توجیه‌گران و تثبیت‌گران دیکتاتوری پهلوی دوم درآمد. اما این بار دیگر مطمئن شده بود این شاه جوان پاسخ خدمات او را مانند پدرش نخواهد داد. گویا او بوی انتقال قدرت جهانی از اروپا به آمریکا را به خوبی حس کرده بود و لازم‌های ترقی را برای خود معلوم می‌دید. اما علیرغم همه اینها، نمی‌توان تصویری یکسره تیره و تار از دشتی مجسم نمود؛ چراکه او دارای ویژگی‌هایی بود که حد و حدودی از استقلال و اعتمادبه‌نفس را در او محفوظ نگاه می‌داشت. او طی چند سال که سفیر ایران در بیروت شده بود قابلیت بسیاری از خود نشان داد و یکی از وجیه‌ترین دیپلماتهای ایرانی به‌شمار می‌رفت که با اطلاعات وسیع تاریخی و تسلط بر ادبیات عرب توانسته بود بر فضای فرهنگی لبنان تأثیرگذار باشد؛ اما توصیه‌ها و خرده‌گیری‌های او از نخست‌وزیران نالایق شاه، او را از سفارت به کنار زد. البته پس از بازگشت از سفارت در لبنان، همچنان سناتور مجلس سنا بود اما در بدنه دستگاه سیاسی پهلوی رویه‌ای گلابه‌آمیز داشت و به‌قول خودش یاب دندان شاه نبود؛ لذا شاه ترجیح می‌داد حد او را با تحقیر و گاهی توهین معین کند؛ و بگنارد در حالتی کژدار و مریض فعالیت خودش را ادامه دهد. آنچه پیش‌رو دارید سومین قسمت از مقاله زندگی و زمانه علی دشتی است که قسمتهای مهم دیگری از زندگی این مرد سیاست و مطبوعات را به تصویر می‌کشد.

قرار گیرد، اما رویه وابستگی و سرسپردگی کامل دولتمردان پهلوی را نیز بر نمی‌تافت و از این نظر با بسیاری از رجال سیاسی زمانه خود تفاوت داشت. محمدرضا شاه جوان، به تاسی از پدر، از بدو سلطنت تمایل باطنی قوی به رجال نوک‌رمنش و مطیع داشت و پذیرش دولتمردی نسبتاً مستقل چون قوام برای او دشوار بود. دقیقاً به خاطر این خصلت شاه بود که چند سال بعد، آن لمبتون، دیپلمات مطلع و صاحب نظر انگلیسی، او را «آدم بیهوده‌ای» توصیف کرد که «نه خود قادر به حکومت کردن است و نه می‌گذارد دیگران حکومت کنند».

قوام شخصیتی نیرومند و نافذ داشت و با تحکم، ولی ادب، با محمدرضا پهلوی سخن می‌گفت و این امر شاه جوان خودخواه را آزار می‌داد و او را به دسیسه علیه قوام ترغیب می‌کرد. رجالی که در برکشیدن حکومت پهلوی و تداوم آن سهمی داشتند نیز قوام را خوب می‌شناختند و می‌دانستند که چنانچه اقتدارش دوام و قوام یابد، طومار سلطنت پهلوی را بر خواهد چید و لذا از صعود او به قدرت ناراضی بودند. اما با این همه، صعود قوام در آن زمان، به‌رغم آگراه شاه و هوادارانش، گریزناپذیر بود.

«به‌رغم طفره و تاخیرهای متداول بین نمایندگان، نخست‌وزیری قوام مدتها پیش از اعلام تأیید رسمی مجلس تقریباً اجتناب‌ناپذیر شده بود. پس از استعفای رضاشاه، قوام فعالیت‌های سیاسی خود را بی‌درنگ از سر گرفت. مطرود بودن او از صحنه سیاست در دوران رضاشاه، وی را از بسیاری از رقبایش متمایز می‌ساخت. این وجه تمایز، معرفی نامبرده را به عنوان فردی که همواره مدافع قدرت و اختیارات نظام پارلمانی بوده است، آسان نموده به ادعای او مبنی بر این که وی بیش از کسانی که در خدمت نظام پیشین بوده‌اند صلاحیت رهبری حکومت مشروطه را دارد مشروعیت می‌بخشید. قوام، با داشتن اطرافیان و پیروانی فعال و نیز آسیب‌پذیری کمتر در قبال تهمتها و ناسزاگوییها، در موقعیتی قرار داشت که می‌توانست پشتیبانی شمار کافی از نمایندگان مجلس را برای نامزدی مقام نخست‌وزیری به دست آورد. قوام در جلب حمایت دیپلماتهای شوروی، بریتانیا و آمریکا مهارت درخور توجهی نشان داده بود؛ چون بدون متابعت و همراهی بی‌جا و بی‌حد توانسته بود همه را راضی نگاه داشته. هیچ یک را از خود نرنجانده...»

در آغاز شاه و شماری از نمایندگان مجلس، از

زامانداری قوام جانبداری کرده یا به آن تن در دادند چون تجربه دولت سهیلی آشکارا نیاز به شخصیت شایسته‌تری را نشان داده بود... بر این اساس آشکار بود که دیر یا زود شاه و بسیاری از نمایندگان مجلس که امتیازات پارلمانی زیاده از حدشان مورد تایید قوام نبود یا آن که وی را به اندازه کافی تسلیم و فرمانبردار نمی‌دیدند، با او به مخالفت برخوانند خواست. بالاخره امتناع قوام از این که سر به زیر و بدون هیاهو به حکومت بپردازد... می‌توانست وی را در برابر حسادت‌های شدید دسیسه‌های پایان‌ناپذیر و خصومت، آسیب پذیر نماید.<sup>۲</sup>

بدین سان، در نیمه دوم سال ۱۳۲۱ کانونی متنفذ از مخالفان قوام شکل گرفت که بر فضای سیاسی سالهای پسین تأثیرات عمیق بر جای نهاد و تحركات و دسیسه‌های آن در ساقط کردن نخست‌وزیرانی که مطلوب شاه نبودند (قوام، رزم‌آرا، مصدق، زاهدی و امینی) و اعاده تدریجی و گام‌به‌گام دیکتاتوری پهلوی دوم مؤثر بود. این کانون فضایی را آفرید که سرانجام محمدرضا پهلوی را در شغل آبی پدرش، بر ساختار سیاسی ایران تحمیل کرد. ولی این «تکرار تاریخ»، اگر تعبیر و ویکتور هوگو را به کار بریم، «رضاشاه صغیر» را به ارمغان آورد و اگر با کلام مارکس سخن گوئیم، دیکتاتوری رضاشاهی را در هیات «کمدی مسخره» تجدید کرد.<sup>۳</sup>

قوام پنجاه‌روز پس از تصدی دولت در جلسه علنی دوم مهر ۱۳۲۱ مجلس شورا حضور یافت. در این جلسه دشتی نطق تصدی علیه قوام ایراد کرد و گفت: «مجلس شورای ملی نماینده افکار مردم است. (نمایندگان: [صحیح است] مجلس شورای ملی هر چه می‌خواهد باشد، امروز و کلای ملت‌اند و نماینده ملت‌اند. سلطنت و حکومت با مجلس شورای ملی است. (نمایندگان: [صحیح است]... یک نفر رئیس‌الوزاری هیچ معنی ندارد که بگوید یا این طور تصویب کنید یا اگر تصویب نکنید پس می‌گیریم. این شکل گفتن، این شایسته مجلس شورای ملی نیست. این معنی ندارد. (نمایندگان: [صحیح است]...)

این در هیچ یک از پارلمانهای دنیا سابقه ندارد. در پارلمان جهنم‌دوره هم سابقه ندارد. در حبشه هم سابقه ندارد. این معنی ندارد. آقا ما تازه از زیر استبداد رضاشاه بیرون رفته‌ایم حالا می‌افتیم زیر استبداد قوام‌السلطنه؟ (نمایندگان: [صحیح است].<sup>۴</sup>

روزنامه‌های هوادار قوام این سخنان دشتی را بی‌پاسخ گذاشتند. آنها از روز بعد، حمله به او را آغاز کردند و از رد اعتبارنامه دشتی در مجلس پنجم به اتهام گرفتن پول از سفارت انگلیس سخن گفتند.

«یکی از روزنامه‌ها هم تحت عنوان «بیله دیگ بیله چغندر» مقاله‌ای راجع به مجلس سیزدهم و کلای آن دوره و طرز انتخاباتشان به دست شهربانی

مختاری و دادو فریاد مردم پس از شهریور [۱۳۲۰] و تقاضای ابطال انتخابات و التماسهای فروغی به مردم ایران برای قبولاندن دوره سیزدهم انتشار داد و اظهار داشت: قوام‌السلطنه می‌داند که با وکلای مردم سروکار ندارد، از این رو به آنها اعتنایی نکرده و با آنان مانند نوکر رفتار می‌کند. قوام‌السلطنه، رئیس دولت، می‌گوید: شما دیروز از ترس مختاری نفس نکشیده و هر رطب و یابی را احسنت‌گویان تصویب می‌کردید، امروز طاووس علیین شدید؟ شما همان شغالیایی هستید که رفتن رضاشاه رنگتان را عوض کرده والا در زیر پوست همان هستید که بودید و همان خواهید بود.»<sup>۵</sup>

قوام در پنجم مهرماه ۱۳۲۱ در مجلس حضور یافت و با خونسردی به بیانات علی دشتی پاسخ داد. او تلویحاً به پیشینه علی دشتی و دوستانش در حزب عدالت اشاره‌ای کرد و گفت:

«با اندک توجهی به گذشته همه می‌دانند که اگر کسانی عامل و مبلغ حکومت دیکتاتوری و مخالف حکومت مشروطه بوده‌اند، مسلماً اینجانب و همکارانم در زمره آن اشخاص نبوده‌ایم

یافت و دانشجویان و سایر محصلین کلاسهای درس را ترک کردند و با حضور در بهارستان مشغول مذاکره با نمایندگان مجلس شدند. سخنرانان از کمی نان و تلف شدن عده‌ای در اثر قحطی سخن می‌گفتند. به تدریج، دسته‌های دیگر، از جمله اعضای حزب عدالت و اوپاش سازمان‌یافته، به این جمع افزوده شدند. نظم و ترتیب از بین رفت و راهروها و تالار مجلس اشغال شد. گروهی با هیاهو و ناسزا، به جلسه خصوصی مجلس وارد شدند. نمایندگان تالار جلسه را ترک کرده و داخل جمعیت شدند اما عده‌ای از آنها مورد بی‌احترامی و ضرب و شتم قرار گرفتند. تظاهرات به خشونت و آشوب کشیده شد. از ساعت دو بعدازظهر کلیه مغازه‌های میدان بهارستان، خیابان شاه‌آباد، خیابان استانبول و لاله‌زار و نادری غارت شد. عده‌ای عازم خانه قوام‌السلطنه شدند تا آنجا را به آتش بکشند. شعار اوپاش سازمان‌یافته این بود: «نان و پنیر و پونه، قوام ما گشمنونه» و «قوام فراری شده، سوار گاری شده» بلوای نان اولین حادثه‌ای بود که اوپاش سازمان‌یافته را به یکی از عناصر مؤثر در حیات سیاسی ایران

## ■ ■ ■ علی دشتی: «دولت امریکا هیچ‌وقت نه یک دولت استعماری بوده و نه امپریالیزم. و تاریخ بشر ملت و دولت مقتدری را [به جز امریکا] نشان نداده که مبرا از هر گونه تجاوز به حقوق دیگران بوده و به علاوه پیوسته به دنیای آزاد کمک کرده و به معاونت انسانیت شتافته باشد»

تبدیل کرد. نقش سیاسی این اوپاش در کودتای بیست‌وهشتم مرداد ۱۳۳۲ به اوج خود رسید.

قوام با خونسردی اداره بحران را به دست گرفت. به‌نوشته سیدمهدی فرخ (معتصم‌السلطنه)، وزیر خواروبار دولت قوام‌السلطنه که در زمان بلوا در نزد قوام بود، وقتی خبر غارت و به‌آتش کشیدن خانه قوام را تلفنی به او، که آن زمان در محل کارش در یکی از سالنهای وزارت خارجه بود، خبر دادند. قوام با خونسردی گفت: «به جهنم، بگذار بسوزد.»<sup>۶</sup> ظهر هفدهم آذر به دستور قوام تمام روزنامه‌های موافق و مخالف دولت توقیف شدند. سرپاس رادرس، رئیس شهربانی، و سرتیپ غلامعلی قدر، فرماندار نظامی تهران، برکنار گردیده و به جای آنها سپهبد احمد امیراحمدی به‌عنوان فرماندار نظامی تهران و فرمانده پادگان تهران و سرتیپ عبدالعلی اعتمادمقدم به‌عنوان رئیس شهربانی منصوب شدند. امیراحمدی پس از چند اخطار، به اسلحه متوسل شد و تیراندازی تا نیمه‌شب ادامه یافت. فردای آن روز نیز کم‌وبیش برخورد مسلحانه با مردم ادامه یافت. از بامداد هجدهم آذر دستگیریه‌ها آغاز شد و بسیاری از مدیران جراید به زندان افتادند. عده‌ای از

(نمایندگان: [صحیح است] و همیشه اوقات به قدرت ملی ایمان داشته و در پناه حکومت مشروطه فکر و عمل خود را پرورش داده‌ایم (نمایندگان: [صحیح است] و اکنون نیز دوام ملک و قوام ملت و نیروی دولت را در سایه مشروطیت و احترام به افکار عامه می‌دانیم. (نمایندگان: [صحیح است] و احترام مجلس شورای ملی را بر خود واجب می‌شماریم.»<sup>۷</sup>

### حکومت پهلوی، کمبود گندم و «بلوای نان»

مخالفت دشتی و فراکسیون او با قوام طلیعه آشوبی بزرگ بود که در روزهای هفدهم تا نوزدهم آذر ۱۳۲۱ تهران را به خون کشید؛ حادثه‌ای که با نام «بلوای نان» در تاریخنگاری معاصر ایران به ثبت رسید و حزب عدالت دشتی به عنوان یکی از عاملان اصلی در برانگیختن آن شناخته شد.

شورش تهران از بامداد روز هفدهم آذر با راهپیمایی سازمان‌یافته و منظم دانش‌آموزان مدارس دارالفنون و ایرانشهر به طرف میدان بهارستان آغاز شد. شعار دانش‌آموزان این بود: «ما نان می‌خواهیم» خبر اجتماع دانش‌آموزان در میدان و صحن بهارستان در دانشگاه و سایر مدارس انتشار

تظاهرکنندگان نیز دستگیر شدند. تعداد کشته‌شدگان، شصت الی هفتاد نفر گزارش شده است.<sup>۱۲</sup> بعدها محمدتدین در جلسه دوم خرداد ۱۳۲۹ مجلس سنا، تعداد کشته‌شدگان بلوای هفدهم آذر تهران را پنجاه و چهار نفر ذکر کرد.

در روز اول بلوا (هفدهم آذر) شش تن از نمایندگان (صدرالاشراف، سید احمد بهبهانی، عباس مسعودی، محمدرضا تهرانی، یمین الممالک اسفندیاری و یک نفر دیگر) از طرف مجلس به دیدن شاه رفتند. چهار تن از این جمع مخالف قوام بوده و خواستار استعفای او شدند. صدرالاشراف بعدها از قوام شنید که شاه در آن هنگام از اتاق دیگر تلفنی به وی تکلیف استعفا می‌کند اما قوام امتناع می‌ورزد.<sup>۱۳</sup>

«بلوای نان» به بهانه کمبود و گرانی نان صورت گرفت و علت آن لایحه جدید انتشار اسکناس دولت قوام شناخته شد؛ زیرا پس از تقدیم آن به مجلس به‌ناگاه قیمت کالاهای اساسی و ضروری، از جمله نان، تا هشتاد درصد افزایش یافت. در بررسی «بلوای نان» باید به نکات زیر توجه کرد:

۱. کمبود نان در سالهای اولیه پس از شهریور ۱۳۲۰ به دلیل حضور ارتشهای متفقین در ایران نبود. به‌عکس، متفقین پس از حضور در ایران از طریق وارد کردن گندم از هند، کانادا و ایالات متحده آمریکا کوشیدند تا این کمبود را مرتفع کنند. به‌علاوه، حضور ارتشهای متفقین بر ذخیره گندم ایران تاثیر نداشت؛ زیرا آنان از ذخایر خود استفاده می‌کردند. سر ریدر بولارد، سفیر کبیر بریتانیا در تهران، می‌نویسد: «ما واحدهای خودمان را با غلاتی که از هند و سایر جاهای خارج از ایران می‌آوریم تغذیه می‌کنیم»<sup>۱۴</sup> او سپس به کمکهای دولت بریتانیا برای تامین کمبود نیازهای گندم ایران و وارد کردن گندم از هند و کانادا و آمریکا اشاره می‌کند. بولارد در بیستم مهر ۱۳۲۱ نوشت:

«دولت ایران اخیراً بدون اجازه گرفتن از کسی، پانصد تن گندمی را که ما برای لهستانیها وارد کرده بودیم مصرف کرده است. آنها گندم را پس خواهند داد اما کی، معلوم نیست»<sup>۱۵</sup>

بولارد در جای دیگر می‌نویسد که در سال زراعی قبل (۱۳۲۰-۱۳۲۱) دولت بریتانیا هفتاد هزار تن گندم به دولت ایران کمک کرد و پس از بلوای نان نیز ۱۵۰۰ تن آرد و مقداری جو به ایران داد ولی افکار عمومی باور نمی‌کند که انگلیسیها به ایران گندم داده باشند.<sup>۱۶</sup>

۲. علت اصلی کمبود گندم اقدامات آزمندانه رضاشاه بود که در سالهای پایانی حکومت او، ایران را از نظر ذخیره مواد غذایی در وضعی وخیم قرار داد. رضاشاه به صادرات مقادیر معتابیهی گندم، و نیز گوشت، از

املاک غصبی خود به آلمان و شوروی (دو قدرت متخاصم) مشغول بود. پول ناشی از این صادرات به حسابهای شخصی رضاشاه در بانکهای خارج واریز می‌شد. این پدیده یکی از عواملی بود که متفقین را به خلع رضاشاه ممصم کرد. گزارشهای دقیقی که دیپلماتهای غربی از ایران ارسال می‌کردند، این یقین را پدید آورد که تداوم حضور رضاشاه در قدرت می‌تواند با شورش همگانی خاتمه یابد و آشوب و ناامنی در ایران پیامدهای وخیمی برای جبهه‌های جنگ در بر خواهد داشت.

از قریب به هشت ماه پیش از برکناری رضاشاه، در یفوس<sup>۱۷</sup> وزیر مختار ایالات متحده آمریکا در ایران، در گزارشهای خود به واشنگتن، هشدار در زمینه قحطی قریب‌الوقوع در ایران را آغاز کرد. او در تلگراف سی‌ام ژانویه ۱۹۴۱/ اول بهمن ۱۳۱۹ به وزارت خارجه آمریکا نوشت:

«کمبود شدید گندم را که از پاییز ۱۹۴۰ در ایران پدید آمده، از طریق واردات گندم از هندوستان تا حدودی می‌توان تخفیف داد و از یک بحران جدی جلوگیری کرد. تنها اخیراً می‌توان متوجه شد که اوضاع ناشی از کمبود گندم وخیم است ولی دولت ایران تا بدان حد متوجه این وخامت نشده که به واردات گندم از هند اقدام کند و لذا این امر می‌تواند به بحرانی با ابعاد بزرگ‌تر بدل شود... ایران از نظر گندم خودکفاست و تنها در زمان قحطی به واردات گندم اقدام می‌کند...»

در یفوس در گزارش خود وضع بد نان در تهران را چنین توصیف کرد:

«در ماههای اخیر وضع نان تهران از نظر کیفیت خیلی نازل شده... من خود از یک آسیاب در چند مایلی تهران دیدن کردم. آسیابان به من گفت که در چهل روز اخیر آسیاب او تقریباً تعطیل بوده و تنها مقادیر ناچیزی گندم زارعیین خرده‌پا را آرد کرده است. کمیاب شدن این کالای بسیار مهم در رژیم غذایی ایرانیان... به دو دلیل است: اول، صدور گندم به آلمان قبل از شروع جنگ [جهانی] که ذخیره گندم انبارهای ایران را کاهش داد و دوم، وضع بسیار بد محصول غله ایران در سال ۱۹۴۰»

یکی دوماه بعد، مقامات سفارت آمریکا در تهران متوجه شدند، به‌رغم این که ایران در آستانه قحطی یا وارد کردن گندم از هند قرار دارد، صادرات گندم از این کشور همچنان ادامه می‌یابد. جیمز موس<sup>۱۸</sup> کنسول آمریکا، در اواخر اردیبهشت و اوائل خرداد ۱۳۲۰ به بجنورد، منطقه‌ای که اراضی کشاورزی آن در تملک رضاشاه قرار گرفته بود، سفر کرد و با حیرت دید که مقامات دولتی در حال صادر کردن غلات شمال ایران به اتحاد شوروی هستند.

به‌این ترتیب، ماهها پیش از ورودش متفقین به ایران و در زمانی که اقتدار دیکتاتور تزلزل‌ناپذیر به‌نظر می‌رسید، نه‌تنها مقامات سفارت آمریکا در تهران بلکه حتی برخی از اروپائینی که برای مأموریت‌های خصوصی در ایران بودند، سقوط قریب‌الوقوع حکومت رضاشاه را پیش‌بینی می‌کردند. برای مثال، آلبرت امبرشتر<sup>۱۹</sup> بلژیکی، که نماینده کمپانی بین‌المللی تلفن و تلگراف نیویورک<sup>۲۰</sup> در تهران بود، گزارشی برای فرانک پیچ<sup>۲۱</sup> نایب‌رئیس کمپانی، فرستاد. گزارش امبرشتر کمی زودتر از گزارش در یفوس، در دوازدهم ژانویه ۱۹۴۱/ بیست و دوم دی ۱۳۱۹، به آمریکا ارسال شد. پیچ، که خود به‌تازگی از ایران دیدن کرده بود، اهمیت گزارش را دریافت و آن را برای کوردل هال<sup>۲۲</sup> وزیر امور خارجه، ارسال کرد. امبرشتر نوشت که وی تاکنون چند گزارش از اوضاع ایران تهیه کرده ولی به دلیل فضای پلیسی حاکم بر ایران و تشدید سانسور همه را از میان برده؛ ولی اینک کانال مطمئنی یافته تا از طریق آن آخرین گزارش خود را ارسال دارد. گزارش امبرشتر تصویری بسیار تیره و هولناک از وضع جامعه ایرانی به دست می‌دهد. او از کمبود شدید مواد غذایی و نان و گوشت سخن می‌گوید و این امر را به‌طور عمده ناشی از صادرات مقادیر عظیمی غله و گوشت از ایران به آلمان و اتحاد شوروی می‌داند. امبرشتر می‌نویسد که در ماههای اخیر دولت ایران با روسیه قراردادی امضا کرده که ۴۰۰ هزار گوسفند، ۲۰۰ هزار خوک (گراز) و ۲۰۰ هزار رأس گاو به شوروی بفروشد.<sup>۲۳</sup> دکتر محمدقلی مجد، محقق ایرانی مقیم ایالات متحده آمریکا، درباره این اقدامات رضاشاه، که برکناری او را به ارمنان آورد، چنین می‌گوید:

«رضاشاه شش الی هفت هزار روستا را در ایران به زور تملک کرد. این املاک از فریمان در استان خراسان شروع می‌شد و تا لاهیجان در استان گیلان امتداد داشت و عملاً بیش‌تر اراضی لرستان، شمال خوزستان و بیشتر کرمانشاهان، بخش مهمی از کرمان و تلمی مناطق جنوبی تهران، به‌ویژه ورامین، جزو املاک شاه بود. تمامی هتلهای شمال ایران به رضاشاه تعلق داشت. مناطق پهناوری در تهران و شمیران از مالکین بی‌دفاع آنها به‌زور گرفته شد و در مالکیت شخصی شاه قرار گرفت. به‌این ترتیب، رضاشاه نه‌تنها بزرگ‌ترین زمین‌دار قاره آسیا بلکه بزرگ‌ترین زمین‌دار در سراسر جهان بود. رضاشاه تعدادی کارخانه‌های قند و شکر، ابریشم و نساجی احداث کرد. این کارخانه‌ها به دولت ایران تعلق نداشتند بلکه ملک شخصی شاه بودند ولی هزینه‌های احداث آنها به‌وسیله دولت ایران پرداخت شد. ما بر اساس منابع متعدد، از جمله گزارشهای آمریکائیان، می‌دانیم که در سال ۱۹۴۱ رضاشاه ۷۵۰ میلیون ریال در بانک ملی تهران پول نقد داشت. این رقم برابر است با ۵۰ میلیون دلار زمان خود. من بر اساس اسناد وزارت خارجه و وزارت خزانه‌داری آمریکا نشان داده‌ام که رضاشاه حدود ۲۰۰



احمد قوام

## ■ ■ ■ مخالفت دشتی و فراکسیون او با قوام طلیعه آشوبی بزرگ بود که در روزهای هفدهم تا نوزدهم آذر ۱۳۲۱ تهران را به خون کشید حادثه‌ای که با نام «بلوای نان» در تاریخنگاری معاصر ایران به ثبت رسید و حزب عدالت دشتی به عنوان یکی از عاملان اصلی در برانگیختن آن شناخته شد

مصرف خود و بذر سال بعد، قانون ضداحتکار را نقض می‌کند.

۴. «بلوای نان» را باید یکی از مهمترین حوادث در سلسله‌دسیسه‌هایی شناخت که در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ شاه جوان و کانونهای هوادار او برای خارج کردن احمد قوام از صحنه سیاست ایران اجرا کردند. به عبارت دیگر، «بلوای نان» نخستین حلقه در زنجیره توطئه‌هایی بود که به استقرار دیکتاتوری محمدرضا پهلوی در دهه‌های پسین انجامید.

در این ماجرا عباس مسعودی، مدیر روزنامه اطلاعات، نقش مهمی ایفا کرد. مسعودی پس از سقوط رضاشاه، به تاثیر از افکار عمومی، رویه‌ای تند و منفی در قبال خانواده پهلوی و حکومت سابق در پیش گرفت. مسعودی از بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰ سخنان علی دشتی درباره جواهرات سلطنتی و املاک پهلوی را با آب و تاب منعکس می‌کرد. او از جمله در روزنامه خود مقاله‌ای منتشر کرد با عنوان «نگارید شاه جواهرات را ببرد» اینک مسعودی می‌خواست تا از طریق کمک به تحریکات دربار علیه قوام رابطه حسنه‌ای با محمدرضا شاه جوان، ملکه مادر و اشرف پهلوی برقرار کند. اسفندیار بزرگمهر، که در آن زمان در روزنامه اطلاعات کار می‌کرد و از نزدیکان عباس مسعودی بود، می‌نویسد:

«در سیاست، مسعودی سعی داشت که با تمام دولتهای وقت موافق باشد. فقط یک بار به تحریک محمدعلی مسعودی و احمد دهقان و با حمایت دربار با حکومت قوام السلطنه در آذر ۱۳۲۱ درافتاد که به دنبال آن جریان هفدهم آذر و غارت مغازه‌ها و

پس از شهریور ۱۳۲۰ سبب شد، احتکار سودجویان متنفذ و فساد دستگاه اداری بود. در آن زمان سفارت بریتانیا ادعا کرد که «گندم کافی به صورت احتکار شده برای تامین نیازهای ایران در داخل کشور» وجود دارد.<sup>۲۴</sup> در واقع، در سال زراعی ۱۳۲۰-۱۳۲۱، که سالی پر باران به شمار می‌رفت، گندم کافی برای تامین مایحتاج مردم ایران به دست آمد ولی به دلیل فقدان ذخیره گندم در سیلوه‌ها و احتکار، بار دیگر ایران در وضعی وخیم قرار گرفت. افزایش ناگهانی قیمت نان نه به دلیل لایحه نشر اسکناس دولت قوام بلکه به دلیل سناریویی بود که محترمان اجرا کردند و در راس این محترمان خانواده پهلوی بود که همچنان املاک پهناور غصب شده توسط رضاشاه را در تملک

داشت. سر ریدر بولارد در گزارش دوم اوت ۱۹۴۲/ یازدهم مرداد ۱۳۲۱ به وزارت خارجه نوشت:

«شاه نادان، که سال قبل کناره‌گیری کرد، اجازه داد تمام ذخایر گندم مصرف شود. بنابراین، مدت دو سال است که مردم ایران دست‌به‌دهان زندگی می‌کنند. در زمستان ۱۹۴۰-۱۹۴۱ ما گندم هند را به ایران فروختیم و بعداً مقادیر عظیمی گندم از کانادا و آمریکا آوردیم. با دادن این امکان، مملکت می‌بایست مجدداً خودکفا می‌شد... امسال محصول نسبتاً خوب است و در بعضی نقاط خیلی خوب. ولی مثل همیشه در مواقع بحرانی میل به احتکار وجود دارد. در همه جا زمین‌داران و ماموران [دولتی] میزان واقعی محصول را پنهان می‌کنند... ضمناً گندم به جاهایی در خارج از کشور، که قیمت‌ها بالاتر است، قاچاق می‌شود.»<sup>۲۵</sup>

بولارد در گزارشهای سال ۱۳۲۱ به لندن، مکرر به مساله نان و بی‌مسئولیتی دولت سهیلی در قبال آن پرداخته است. او به تحقیقات شریدان<sup>۲۶</sup> مستشار امریکایی خواروبار، اشاره می‌کند که منجر به کشف یک شبکه بزرگ احتکار گندم شد.<sup>۲۷</sup> بولارد در گزارش نهم نوامبر ۱۹۴۲/ هجدهم آبان ۱۳۲۱ به نقش ملکه مادر (تاج‌الملوک) در احتکار گندم اشاره کرد:

«چند روز پیش در روزنامه‌ها اعلام رقت‌انگیزی ملاحظه شد، حاکی از آن که چون ملکه مادر به واسطه کمبود نان غمگین شده، از املاک خود برای خیرات عمومی گندم اهدا نموده است.»<sup>۲۸</sup> واقع امر این بود که مستشار امریکایی کشف کرده بود ملکه مادر، مثل سایر زمین‌داران، با نگهداری گندم بیش از نیاز

میلیون دلار در حسابهای بانکی خود در خارج از کشور پول نقد داشت.

این پول از کجا به دست آمد؟ مهمترین منبع ثروت رضاشاه، درآمدهای نفتی ایران بود که طی سالیان سال به حسابهای بانکی او در لندن، نیویورک، سوئیس و حتی تورنتو واریز می‌شد. اسناد امریکایی مکتبسم انتقال این پول را به روشنی نشان می‌دهند. این مکتبسم ساده بود. سهمی که کمپانی نفت انگلیس و ایران<sup>۲۹</sup> به دولت ایران می‌داد هیچگاه وارد ایران نمی‌شد. این پول در بانکهای لندن ذخیره می‌شد و هر سال مجلس به اصطلاح تصویب می‌کرد که درآمدهای نفتی خرج خرید تسلیحات شود. از این به بعد اتفاق عجیبی می‌افتاد و پول نفت ناپدید می‌شد. طبق گزارش وزارت خزانه‌داری آمریکا و بانک جهانی، طی سالهای ۱۹۲۱-۱۹۴۱ کمپانی نفت انگلیس و ایران ۱۸۵ میلیون دلار به ایران پرداخت کرده است. این پول چه شده است؟ طبق گزارش وزارت خارجه آمریکا در سال ۱۹۴۱، رضاشاه در این زمان یکصد میلیون دلار در حسابهای بانکی خارج پول داشت. گزارشهای تکمیلی نشان می‌دهد که او فقط در بانک لندن صد و پنجاه میلیون دلار پول داشت. طبق گزارش وزارت خزانه‌داری آمریکا در همین سال، رضاشاه در نیویورک هجده میلیون و چهارصد هزار دلار پول داشت که چهارده میلیون دلار آن به صورت پول نقد و طلا و ۴/۴ میلیون دلار آن به صورت سهام و اوراق بود. این گزارشها نشان می‌دهد که رضاشاه مبالغ هنگفتی در بانکهای سوئیس اندوخته شخصی داشت و همین‌طور در تورنتوی کانادا. طبق این گزارشهای کاملاً رسمی و معتبر، در سال ۱۹۴۱ مجموع ثروت رضاشاه در بانکهای خارج به رقم دو بیست میلیون دلار رسیده بود. یعنی در عمل تمامی درآمدهای نفتی ایران طی سالهای ۱۹۲۱-۱۹۴۱ به سرقت رفته بود. غارت ایران به وسیله رضاشاه واقعاً عظیم بود. طبق اسناد امریکایی، محصول زراعت روستاهایی که رضاشاه غصب کرده بود، هر ساله به روسیه و آلمان صادر می‌شد و پول آن به حسابهای بانکی شاه در لندن، سوئیس و نیویورک واریز می‌شد. درآمد صادرات تریاک ایران به هنگ کنگ و چین هم در حسابهای بانکی شاه در لندن و نیویورک ذخیره می‌شد. حتی گله‌های گوسفند و چوبهای منطقه دریای خزر هم به روسیه صادر و به دلار تبدیل شده و در بانکهای خارج ذخیره می‌شدند. توجه کنید که در سال ۱۹۴۱ کل گردش پول بانک صادرات و واردات آمریکا<sup>۳۰</sup> صد میلیون دلار بود. در این زمان رضاشاه دو بیست میلیون دلار پول نقد داشت. من تصور نمی‌کنم که راکفلر هم در آن زمان چنین پول نقدی در اختیار داشت. ما همچنین به‌طور مستند می‌دانیم که رضاشاه بهترین قطعات جواهرات سلطنتی ایران را خارج کرد و فروخت. به این ارقام اضافه کنید هفت هزار روستا، هتلهای و کارخانه‌ها و غیره را.<sup>۳۱</sup>

۳. عامل دیگری که کمبود نان را در سالهای اولیه



داشته است تبرئه کنم. شاه دیروز به بعضی از نمایندگان مجلس، که فراخوانده بود، گفت: اگر کاری انجام نشود انقلابی از پایین صورت خواهد پذیرفت. شاه سپس اشاره می‌کند که انقلابی از بالا بهتر خواهد بود. عدم مداخله شهربانی و ارتش به دستور بعضی مقامات بلندپایه ظاهراً محتاج توضیح است.<sup>۲۰</sup>

و در گزارش هجدهم دسامبر ۱۹۴۲/ هفدهم آذر ۱۳۲۱ افزود: «من دلایل این کار [بلوای نان] را می‌دانم اما مانند هرودوت از افشای آن معذورم»<sup>۲۱</sup> حزب توده نیز بعدها بلوای هفدهم آذر را توطئه دربار و «اولین یورش ارتجاع» دانست و روزنامه رهبر در شماره پنجم مرداد ۱۳۲۲ نوشت:

«یک مشت رجاله مزدور به عنوان آزادپخواه سروسینه‌زنان در میدان بهارستان جمع شدند و یک مشت از مردم ساده‌لوح را گرد خود جمع نموده، به هوای دادخواهی و آزادی‌طلبی به تحریک مردم پرداختند و بالاخره به کوچه و بازار ریخته به غارت مشغول شدند... هیچ‌کس در مجلس شورا از این واقعه پرسشی نکرد... واقعه هفدهم آذر اولین یورش ارتجاع بود»<sup>۲۲</sup>

فخرالدین عظیمی می‌نویسد:  
«این اغتشاشات به تحریک و با صحنه‌سازی عوامل دربار و افراد وابسته‌ای که بین نمایندگان مجلس و روزنامه‌نگاران داشتند به‌وجود آمد و هدف آن تضعیف روحیه، به ستوه آوردن و سرانجام سرنگون کردن نخست‌وزیر بود»<sup>۲۳</sup>

دادیاران وزارت دادگستری که بعداً مامور رسیدگی به این پرونده شدند، ضمنی اعتراف کردند که چک‌های دربار را در این ماجرا دیده‌اند. ولی صدرا لاشرف در خاطرات خود نوشته است این چک‌ها وجود خارجی نداشت. من همان شب هفدهم آذر شاهد بودم که مردم به تمام مغازه‌های خیابان شاه‌آباد، چهارراه مخبرالدوله و اسلامبول حمله کرده، بطریهای مشروب را شکسته و همه را غارت کردند و شرکت کالای ایران را در خیابان اسلامبول طوری چاییدند که به‌کلی خالی شده بود و چند نفر که یک توپ پارچه غارت کرده بودند آن را به در سینما مایاک، نیش لاله‌زار و اسلامبول، آورده و آن را پاره و تقسیم کردند و سهم هر یک چهل یا پنجاه متر پارچه می‌شد. این غارت زیر نظر فرمانداری نظامی و مامورین شهربانی انجام می‌گرفت که از دربار دستور می‌گرفتند»<sup>۲۴</sup>

آن بخش از نوشته بزرگمهر که «مقامات انگلیسی» را متهم می‌کند صحیح به‌نظر نمی‌رسد یا حداقل می‌توان گفت که بولارد، سفیر بریتانیا در تهران، در ایجاد این بلوا نقش نداشت. بولارد در گزارش‌های خود شاه را عامل این بلوا می‌داند. او در گزارش هشتم دسامبر ۱۹۴۲/ هفدهم آذر ۱۳۲۱ به وزارت خارجه نوشت:

«تظاهرات امروز صبح جلوی مجلس به خاطر وضعیت ارزاق به یک غارت و بلوای نسبتاً جدی منجر شد. خانه نخست‌وزیر غارت و به آتش کشیده شده است... من نمی‌توانم شاه را از سهمی که در این ماجرا

آشوب و بلوا راه افتاد، قوام هم که می‌دانست قضایا از کجا آب می‌خورد، تمام اقوام مسعودی و عده‌ای از کارکنان اطلاعات را که در این قضیه سهمی داشتند توقیف کرد و روزنامه اطلاعات هم توقیف شد. فقط عباس مسعودی که سنگر مجلس را به‌هرشکلی بود حفظ می‌کرد، از مصونیت پارلمانی استفاده کرد...

یک روز مسعودی مقاله‌ای نوشت راجع به بدی نان در تهران... مسعودی به تشویق شخص شاه سابق [محمد رضا پهلوی] و مقامات انگلیسی که با قوام هماهنگی نداشتند، این مقاله را نوشت و این خود غیرمستقیم وسیله تحریک مردمی که نان سیلو را با هزار آشغال می‌خورند شد و آن وقتها که بازار تجمع و تحصن خیلی گرم و خریدار داشت، اجتماع در جلوی مجلس، که تنها امید مردم بود، تمام اصناف را تحریک می‌نمود که علیه دولت که آنها او را مسبب این اوضاع می‌دانستند قیام کنند. من شاهد بودم که یک‌هفته پیش از هفدهم آذر جنب‌وجوش زیادی در روزنامه اطلاعات بود. رفت‌وآمد کسبه و مردم زیاد شده بود و مشغول تهیه مقدمات شورش بودند که معلوم نبود عاقبتش چه خواهد شد...

صندوقدار روزنامه اطلاعات مردی بود به‌نام امینی... بعد از این واقعه از او شنیدم که در جریان پیش و پس از هفدهم آذر از صندوق روزنامه اطلاعات مقادیر زیادی پول نقد بین مردم پخش شده بود و همان روزی که قوام دستور توقیف اعضای اطلاعات را داد، این اوراق مربوط به آنها را امینی از میان برد.

طباطبایی و حزب هم‌رمان سوسیالیست مصطفی فاتح (که به عنوان هوادار سیاست بریتانیا شناخته می‌شدند) به‌پا کردند. روزنامه شفق، به مدیریت و صاحب‌امتیازی دکتر شمس‌الدین جزایری، ارگان رسمی حزب ایران بود. حزب ایران به ایالات متحده آمریکا نگاهی دوستانه داشت.

مصاحب در این رساله می‌خواهد ثابت کند که دستی، یا به‌گفته مصاحب «راسپوتین ایران»، «یکی از سرطانه‌های جدیدالولاده‌ای است که تقریباً از بیست‌سال قبل در ایران ظاهر شده است.»<sup>۳۷</sup> ماخذ مصاحب، چنان‌که خود تصریح می‌کند، مقالات مخالفان دستی در سالهای پایانی سلطنت احمدشاه، از جمله مطالب مندرج در روزنامه سیاست عباس اسکندری، است. او ماخذ دیگر ادعاهای مندرج در رساله فوق را تحقیقات از اشخاص بی‌غرض ذکر کرده است.

مصاحب می‌نویسد: پدر بزرگ علی دستی از نوکران مخصوص حسین خان دستی، کلانتر دشتستان، بود که به تشویق اربابش برای تحصیل به نجف رفت و در همان‌جا متوطن شد. «فرزند او مرحوم شیخ عبدالحسین، پدر دستی، نیز از طلاب نجف بود ولی در تحصیل توفیقی نیافت و از قبل زوار

انجام یافته است. متحیر بودم که چگونه افتخار ضبط و قبول آن را حائز شوم زیرا غیر از خود برای احدی در انجام امور آذربایجان سهم و حقی قائل نبوده و فقط نتیجه تدبیر و سیاست این فدوی بود که بحمدلله مشکل آذربایجان حل شد... و بعد که بحمدلله اعلیحضرت با جاه و جلال تشریف‌فرمای آذربایجان شدند و برخلاف انتظار اعلیحضرت در بعضی نقاط استفاده‌جویی و غارت‌گری شروع شد، با تلگراف رمز عرض کردم اگر نتیجه فداکاری و اقدامات این است از این تاریخ فدوی مسئول امور آذربایجان نیستیم... آیا تمام این مقدمات دلیل می‌شود که به ترتیبی که بر همه معلوم است جمعی را به نام مجلس مؤسسان دعوت نموده قانون اساسی را تغییر دهند یعنی همان قانون اساسی که موقع قبول سلطنت حفظ و حمایت آن را تعهد نموده و سوگند یاد فرموده و کلام‌الله مجید را شاهد و ناظر قرار داده‌اند و مرحوم فروغی رئیس دولت وقت تصریح نموده که اعلیحضرت همایونی طبق قانون اساسی موجود سلطنت خواهند فرمود...»<sup>۳۵</sup>

پس از رسیدن این نامه به تهران، شاه پاسخی زشت به قوام داد؛ به این صورت که در سی‌ام خرداد ماه ۱۳۲۹، معاون وزارت دادگستری احمد قوام را به

فعالیت دستی در حزب عدالت تا حدود سال ۱۳۲۷ ادامه یافت. در انتخابات دوره چهاردهم (بهمن ۱۳۲۲)، دستی، در کنار دکتر محمد مصدق و نه تن دیگر، به عنوان نماینده تهران به مجلس راه یافت.

در این سالها دستی به عنوان عضوی از شبکه منسجم و مقتدر رجال سیاسی بازمانده از دوران رضاشاه شناخته می‌شد که اهرمهای اصلی قدرت را به دست داشتند. این کانون در مطبوعات و محافل سیاسی به «جناح انگلوفیل» شهرت یافتند و این انتساب برای آنان همگانی شد. برای مثال، حتی فردی چون دکتر قاسم غنی نیز علی دستی را از زمره رجال «انگلوفیل» می‌خواند که تمامی اهرمهای قدرت را در دست دارند.<sup>۳۴</sup> این شهرت چنان گسترده بود که در دهه ۱۳۴۰ به اسناد بیوگرافیک ساواک، که نظر رسمی سازمان اطلاعاتی حکومت پهلوی تلقی می‌گردید، راه یافت و از علی دستی به عنوان «هوادار سیاست انگلیس» یا به‌تعبیر دیگر «انگلوفیل» یاد شد و حتی ادعا کردند وی در انتخابات دوره پنجم «با کمک مستر هاوارد» به وکالت رسیده است.

در زمان دومین دولت قوام‌السلطنه پس از شهریور ۱۳۲۰، که حل بحرانی عظیم چون ماجرای آذربایجان را به عهده گرفته بود، تحریکات دستی و دوستانش علیه دولت از سر گرفته شد که این بار نیز با برخورد قاطع قوام مواجه گردید. در سی‌ام اردیبهشت ۱۳۲۵ علی دستی و گروهی از رجال توطئه‌گر (میرزا کریم خان رشتی، دکتر هادی طاهری، جمال امامی، سالار سعید سنجی و دیگران) بازداشت شدند. دستی تا پانزدهم خرداد در زندان بود و سپس تا نوزدهم مهر ۱۳۲۶ و سقوط دولت قوام در منزل شخصی خود توقیف بود.

دسیسه‌های شاه و رجال «انگلوفیل» هوادار او، سرانجام این دولت قوام‌السلطنه را نیز ساقط کرد و به پاس (!) خدمات قوام در حل مسأله آذربایجان، او را مطرود و مغضوب نمودند. سالها بعد، در بیست‌وپنجم خرداد ۱۳۲۹، قوام‌السلطنه از بستر بیماری در لندن به شاه دسیسه‌گر و ناسپاس نوشت: «افسوس و هزار افسوس که نتیجه جانبازیها و فداکاریهای فدوی را با کمال بی‌رحمی و بی‌انصافی تلقی فرموده‌اند. پس ناچارم برخلاف مسلک و رویه خود، که هیچوقت دعوی خدمت نکرده‌ام و هر خدمتی را وظیفه ملی و وطن‌پرستی خود دانسته‌ام، در این مورد با کمال جسارت و با رقت قلب و سوزدل به عرض برسانم که به خدای لایزال قسم، روزی که تقدیرنامه اعلیحضرت به خط مبارک به افتخار فدوی رسید، که ضمن تحسین و ستایش فرموده بودند سهم مهم اصلاح امور آذربایجان به‌وسیله فدوی

## ■ فعالیت دستی در حزب عدالت تا حدود سال ۱۳۲۷ ادامه یافت.

### در انتخابات دوره چهاردهم (بهمن ۱۳۲۲)، دستی به عنوان نماینده تهران

به مجلس راه یافت. در این سالها دستی به عنوان عضوی از شبکه منسجم و مقتدر رجال سیاسی بازمانده از دوران رضاشاه شناخته می‌شد که اهرمهای اصلی قدرت را به دست داشتند. این کانون در مطبوعات و محافل سیاسی به «جناح انگلوفیل» شهرت یافتند و این انتساب برای آنان همگانی شد

دستی و دشتستان امرار معاش می‌کرد.» مصاحب سپس، برای بیان وضع دوران نوجوانی علی دستی، به مقاله «چرا به شیخ علی جاسوس شماره ۴۰۱ ابودفه می‌گویند؟» (مندرج در روزنامه شفق، شماره ۱۵۰، ۲۳ مرداد ۱۳۲۴) استناد می‌کند که با امضای «نویسنده گمنام» منتشر شد. احتمالاً نویسنده مقاله فوق نیز خود مصاحب بوده است. مصاحب می‌افزاید: «شرح مختصری را که در روزنامه شفق نوشته شده است نقل می‌کنیم... زیرا روزنامه شفق ارگان رسمی حزب ایران است و از گروهی از استادان دانشگاه و روشنفکران تشکیل شده است و اعتبار مندرجاتش بیش‌تر است.»<sup>۳۸</sup>

مصاحب مدعی است که دستی در دوران جوانی در نجف به علی ابودفه یا ابودقه شهرت داشت. وجه تسمیه ابودفه، به معنی «صاحب عبا»، این است که گویا شیخ عبدالحسین پسر را به جرم فساد اخلاقی از خانه بیرون کرد و وی جز عبا چیزی برای ستر

ربودن اسناد دولتی از وزارت خارجه، دخالت در انتخابات، صدور غیرقانونی مجوز برای ۴۵۰ تن جو و ۵۰۰ تن چای و قطع جنگل منبهم کرد و از مجلس تعقیب او را خواستار شد.

در زمان دومین دوره زمامداری قوام‌السلطنه، پس از شهریور ۱۳۲۰، نیز احزاب و محافل سیاسی مخالف دستی و جناح انگلوفیل، مبارزه قلمی سختی را علیه او پی گرفتند که مطابق سیاق آن زمان، بیشتر رنگ و بوی افشاگری داشت. یکی از مهمترین این افشاگریها رساله‌ای بود که غلامحسین مصاحب در سال ۱۳۲۴ به‌نام دسیسه‌های علی دستی منتشر کرد.<sup>۳۶</sup> ظاهراً، در این زمان مصاحب سی‌وپنج‌ساله به حزب ایران نزدیک بود. این حزب را تنی چند از دانشگاهیان و حقوق‌دانان و اعضای کانون مهندسیان ایران در اسفند ۱۳۲۲ و اوائل ۱۳۲۳ در مقابل حزب توده ایران (هوادار اتحاد شوروی) و احزابی چون حزب عدالت دستی و حزب اراده ملی سید ضیاءالدین

عورت نداشت و به این دلیل به ابودقه معروف شد. «بعضی دیگر از مطلعین می‌گویند که ابودقه است. دقه به زبان بغدادی یعنی خال. و چون شیخ علی هم در ایام جوانی، چنان که افتد و دانی، می‌خواست خود را خوشگل جلوه دهد، بنابراین به فکر افتاد که خالی بر چهره خود بیفزاید. بنابراین، در وسط دو ابروی خود خالی کوید و به همین مناسبت او را ابودقه گفتند یعنی صاحب خال. تو خود حدیث مفصل یخاون از این مجمل»<sup>۴۶</sup>

به‌نوشته مصاحب، دشتی در سال ۱۳۳۴. ق از عتبات به بوشهر و سپس به برازجان رفت و در خانه شیخ محمدحسین برازجانی، شوهرخواهرش، ساکن شد. مصاحب مدعی است که با توجه به جایگاه شیخ محمدحسین برازجانی در مبارزات مسلحانه ضدانگلیسی آن زمان در جنوب ایران، انگلیسیها برای جاسوسی و مطلع شدن از نقشه‌های عملیات مجاهدین، علی دشتی را به برازجان فرستادند. اتهامات مصاحب علیه دشتی ادامه می‌یابد و همان مطالبی تکرار می‌شود که در سال ۱۳۰۳ در جرایدی چون سیاست علیه دشتی عنوان شده بود. نامه منسوب به هاوارد نیز مجدداً منتشر می‌شود.

غلامحسین مصاحب سپس به نقد زندگینامه علی دشتی، نوشته ابراهیم خواجه‌نوری (۱۳۲۲)، می‌پردازد.<sup>۴۷</sup> خواجه‌نوری مدعی است که وقتی رضاخان به سلطنت رسید و از قانون اساسی تخطی کرد، به تدریج دشتی از او دور شد.<sup>۴۸</sup> مصاحب می‌نویسد، رضاخان از روزی که وزیر جنگ شد قانون اساسی را نقض کرد و دشتی از او حمایت می‌کرد. مصاحب به مقاله دشتی در شفق سرخ، مورخ سی‌ام شهریور ۱۳۰۹، استناد می‌کند و جریده مزبور را روزی‌نامه می‌خواند؛<sup>۴۹</sup> و نیز استناد می‌کند به سخنان دشتی در جلسه سی‌ام خرداد ۱۳۱۳ مجلس شورای ملی که: «ما اعلیحضرت پهلوی را تنها یک نفر پادشاه خودمان نمی‌دانیم بلکه او را مظهر ایده‌آل ملی خودمان می‌دانیم. ما شاه خود را از صمیم قلب دوست داریم و مظهر افکار و ایده‌آل ملی‌مان می‌دانیم.»<sup>۴۹</sup>

مصاحب در پایان «اهم شایعاتی» را که علیه دشتی رواج داشت ذکر می‌کند و البته این توضیح را نیز بر آن می‌افزاید:

«به دشتی نسبتهای زیادی می‌دهند که ما به علت فقد مدرک کافی نمی‌توانیم درباره آن‌ها حکمی بکنیم و از طرف دیگر نمی‌توان آن‌ها را نشنیده‌انگاشت.»

یکی از این شایعات، دوستی دشتی با سرپاس رکن‌الدین مختار (مختاری)، آخرین رئیس شهربانی رضاشاه (از فروردین ۱۳۱۵ تا شهریور ۱۳۲۰)، و نیز همکاری دشتی با پلیس خفیه آن زمان می‌باشد.

گفته می‌شد که پس از شهریور ۱۳۲۰ دشتی عضو کمیته هفت نفره‌ای بود که برای حمایت از مختاری و تهرئه او تلاش می‌کرد.<sup>۴۴</sup>

علی دشتی در آذرماه ۱۳۲۷ به عنوان سفیر ایران وارد قاهره شد و تا اسفند ۱۳۲۹ در مصر بود. زندگی در قاهره برای دشتی مطلوب و شاید ایده‌آل به‌شمار می‌رفت. او این امکان را یافت که در واپسین سالهای سلطنت ملک فاروق، دربار او را نظاره کند و از آنجا که در زبان و ادبیات عرب تبحر کامل داشت توجه علمای مصر را به خود جلب نماید. در جامع الازهر سخنرانی کند و شیخ‌السفرا شود.

در بیستم بهمن ۱۳۲۸ اولین دوره مجلس سنا تشکیل شد و علی دشتی به آن راه یافت. از این زمان تا پایان سلطنت پهلوی، دشتی همواره سناتور بود. در دوران سفارت در قاهره رابطه نزدیکی میان او و حسین علاء، وزیر دربار، برقرار شد و این امر سبب شد که دشتی در پایان ماموریتش در بیست‌ونهم اسفند ۱۳۲۹ به عنوان وزیر مشاور به دولت علاء راه یابد. این تنها دوره‌ای است که دشتی به وزارت رسید. در این سالها، دشتی رابطه حسنه با محمدرضا و تاج‌الملوک پهلوی (ملکه مادر) برقرار کرد و این رابطه نطق معروف دشتی را در اواخر سال ۱۳۳۷ در مجلس سنا سبب شد. او در این نطق «دو خصوصیت خیلی حیرت‌انگیز» در محمدرضاشاه کشف کرد که به قول او، ایشان را از تمام شاهان متمایز می‌کرد. اولین خصوصیتی که دشتی در شاه کشف کرد، فقدان غرور بود:

«در ایشان غرور و تکبر نیست. از استبداد و خودرایی برکنارند. هر موضوعی را می‌توان در پیشگاه ایشان مطرح کرد و حتی بحث کرد. ایشان با سعه‌صدر به تمام انتقادات گوش می‌دهند و تمام ملاحظات را جواب می‌دهند و هر فکر صحیح و مفیدی در گفته‌های طرف‌ببینند قبول می‌فرمایند. این سابقه خلقی در ایران، در ایرانی که شاهان به خودرایی مشهورند، نادر و بلکه نایاب است.»

دومین خصوصیت شاه، به‌زعم دشتی، فقدان حس سودجویی در وجود او بود. دشتی ادامه داد: «اعلیحضرت بیشتر از آن که شاه باشد انسان است. انسان به تمام معنی کلمه.» و در پایان، محمدرضا پهلوی را ستون ایران نامید:

«وجود اعلیحضرت در عصر ما و با این اوضاع متشنجی که در دنیا هست، مثل زبان فارسی، مثل شاهنامه فردوسی، مثل تاریخ و گذشته ایران، شیرازه قومیت و ستون استقلال و یگانه‌ضامن استقرار و ثبات ایران است.»<sup>۴۵</sup>

بدین سان، دشتی بار دیگر، چون سالهای صعود سردارسیپه به قدرت، توجه‌گر دیکتاتوری شد. این سخنان دشتی متعلق به زمانی است که شاه گامهای

بلند خویش را به سوی حکومت مطلقه برمی‌داشت و دقیقاً همین دو خصوصیت مورد اشاره دشتی در او به‌طرزی بیمارگونه رشد می‌کرد.

دشتی در این زمان به گسترش نفوذ ایالات متحده آمریکا در ایران و منطقه با حسن‌ظن و علاقه می‌نگریست. او در دست‌نوشته‌ای که احتمالاً پیش‌نویس یکی از نطقهای او در مجلس سنا علیه جمال عبدالناصر باشد، چنین تصویری از دولت ایالات متحده آمریکا به دست می‌دهد:

«دولت آمریکا هیچ‌وقت نه یک دولت استعماری بوده و نه امپریالیزم. و تاریخ بشر ملت و دولت مقتدری را [به جز آمریکا] نشان نداده که میرا از هرگونه تجاوز به حقوق دیگران بوده و به علاوه پیوسته به دنیای آزاد کمک کرده و به معاونت انسانیت شتافته باشد... معذک، ناصر در نطقهای خود حتی یک مرتبه اعتراف نکرده است که اتانزونی ضداستعمار و حامی آزادی ملل شرق است بلکه، برعکس، تبلیغات او (مستقیم یا غیرمستقیم) شوروی را حامی ملل آزاد و دنیای غرب را امپریالیست و دشمن عرب معرفی کرده است.»<sup>۴۶</sup>

دشتی از این سالها بخش عمده اوقات خود را در خانه ییلاقی‌اش در تیغستان (تقاطع خیابان تیغستان و کوچه مجد) می‌گذراند.<sup>۴۷</sup> او در این خانه بزرگ، که باغات باصفا و انبوه‌الهیة آن را احاطه کرده بود، در همسایگی عباس مسعودی، دکتر محمد مصدق، دکتر سیاسی (وکیل دعاوی)، حاج آقا مفید<sup>۴۸</sup> و فطن‌السلطنه مجد می‌زیست. در شهریور ۱۳۳۸ شهرداری نام خیابان تیغستان را به خیابان دشتی تغییر داد.

علی دشتی، که تا پایان عمر مجرد بود،<sup>۴۹</sup> در این خانه محفلی به راه‌انداخت که محل اجتماع هفتگی دوستانش و گفت‌وگوی سیاسی و ادبی بود. از اوایل دهه ۱۳۴۰ گاه مخبرین ساواک گزارشهایی از جلسات خانه دشتی ارائه می‌دادند که در پرونده او ضبط می‌شد. یکی از این گزارشها حاوی نظرات دشتی درباره جانشین آیت‌الله بروجردی است. در جمعه یازدهم فروردین ۱۳۴۰، یک روز پس از فوت آیت‌الله بروجردی، در خانه دشتی افراد زیر حضور داشتند: ابراهیم خواجه‌نوری، دکتر لطفعلی صورنگر، فردی به نام زند یا زندی (اهل شیراز)، عبدالله دشتی (برادر علی دشتی)، مهندس گنجهای، مدیر مجله روشنفکر و عده‌ای دیگر. دشتی در این جمع، در پاسخ به پرسش یکی از حضار، درباره ویژگیهای جانشین آیت‌الله بروجردی گفت:

«فردی که از هر حیث متدین و مورد احترام و قبول مردم باشد و بتواند نظر مردم را به خود جلب کند باید به جانشینی ایشان منصوب گردد زیرا مردم پول خود را به دست هر کسی نمی‌دهند و آیت‌الله



کلیشه اتلافی قوام السلطنه

## ■ ■ ■ قوام پنجاه روز پس از تصدی دولت، در جلسه علنی دوم مهر ۱۳۲۱ مجلس شورا حضور یافت. در این جلسه دشتی نطق تند علییه قوام ایراد کرد. روزنامه های هوادار قوام این سخنان دشتی را بی پاسخ نگذاشتند. آنها از روز بعد، حمله به او را آغاز کردند و از رد اعتبار نامه دشتی در مجلس پنجم به اتهام گرفتن پول از سفارت انگلیس سخن گفتند

عقیدت را به آقایان دارد زیرا آنها را تکیه گاه شیعیان و مورد اعتماد طایفه جعفری می داند و به همین مناسبت از تلگرافی که به توسط سفارت به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه مخابره فرموده اید تعجب کرد. زیرا من شخصا تصور نمی کردم که دسایس مخالفین و تبلیغات سوء مغرضین ذهن شما را نسبت به اصلاحات ایران و مخصوصا روش روشن و حسن سیاست شاهنشاه مشوب کند.

متأسفانه در هر کشوری اشخاصی یافت می شوند که دیانت و مذهب را وسیله پیشرفت اغراض خصوصی خود قرار می دهند و با هر اصلاحی که معارض منافع شخصی ایشان باشد مخالفت می کنند و همین عده هستند که دست به تبلیغات سوء زده و به مشوب ساختن اذهان پرداخته اند.

لذا، به نظر می رسد که ارسال این تلگراف به تهران مناسبتی نداشته باشد. شاهنشاه در اجرای اصلاحاتی که مقتضیات حاضر ایجاب کرده است سعی کرده اند از موازین شریعت اسلامی انحرافی روی ندهند. پس متوقع هستند که شیعیان دنیا ایشان را تقویت و حمایت کنند و از این سوء تفاهمی که برای آقایان روی داده است متأسف و رنجیده خاطر می شوند؛ چه ایشان علاوه بر ایمان قاطعی که به دیانت اسلام دارند، بر حسب قانون اساسی ایران حامی و نگهبان مذهب جعفری

را برانگیخت. دشتی واسطه ابلاغ تلگرافهای آنان به شاه شد. یکی از این تلگرافها به شرح زیر است:

«ما علمای شیعه لبنان از باب پذیرفتن ندای خدای تعالی و هم آوازی با علمای نجف اشرف و سایر علمای اقطار اسلامی، از روش شما در برابر علما و وعاظ در ایران و اعمالی که کرامت و حیثیت آنان را مخدوش ساخته است، اظهار ناراضی می کنیم و هر اقدامی که این طرح های مخالف مذهب را متوقف سازد مورد تایید قرار می دهیم.

[امضاء] شیخ حبیب آل ابراهیم، شیخ حسین معتوق، شیخ عبدالکریم شمس الدین، سید نورالدین شرف الدین، محمد حسن فضل الله، شیخ رضا فرحات، شیخ جواد مغنیه»  
سایر علمای لبنان که ذیل تلگرافهای مشابه را خطاب به شاه امضا کردند عبارتند از: شیخ عبدالله نعمه، شیخ عبدالحسین نعمه، شیخ سلمان آل سلیمان، سید هاشم معروف، سید موسی الصبر [سید موسی صدر]، شیخ زین العابدین شمس الدین، سید عباس ابوالحسن الموسوی، سید عبد الرؤف فضل الله، سید محمد جواد الحسینی، خلیل یاسین، علی بدرالدین و حسن معتوق.

علی دشتی، به عنوان نماینده شاه در لبنان، در چهارم فروردین ۱۳۴۲ به این تلگرافها چنین پاسخ داد:

«سفارت ایران در بیروت نهایت احترام و حسن

بروردی اگر به یک تاجر پیغام می داد فوراً یک میلیون تومان پول برایش می فرستاد و این از شرایط پیشوایان است و اگر چه کسانی که تاکنون در ایران سمت پیشوایی شیعیان را داشته اند کلیه آدمهای خوبی بوده اند، لیکن بایستی در هر صورت جانشین آیت الله بروجردی کسی باشد که عربها هم او را دوست داشته باشند چه در غیر این صورت به اصطلاح بخش نمی گیرد.»<sup>۵۰</sup>

## سفارت در لبنان و قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲

آشنایی دشتی با زبان و فرهنگ عرب سبب شد که دولت امیر اسدالله علم، در زمانی که جنگ تبلیغاتی دو حکومت جمال عبدالناصر و محمدرضا پهلوی در اوج خود بود، در دوازدهم آبان ۱۳۴۱ دشتی را به عنوان سفیر به بیروت اعزام کند.

علی دشتی در دوران سفارت در بیروت نظراتی را درباره سیاست ایران در منطقه خاورمیانه و نحوه برخورد با پدیده ناسیونالیسم عربی و ناصریسم به عباس آرام، وزیر امور خارجه، و گاه به شخص شاه منعکس می کرد که از پختگی نگاه سیاسی او، صرف نظر از خوبی یا بدی دیدگاهش، حکایت می کند. علی دشتی در این گزارشها به تبیین پدیده ناصریسم می پردازد و سیاست به زعم خود ملایم امریکا در قبال ناصریسم را مورد نقد قرار می دهد و خواستار اتخاذ سیاستی جدی تر از سوی ایالات متحده امریکا علیه ناصر می شود. او می نویسد:

«نگرانی مستمر اتانزونی از نفوذ کمونیسم در خاورمیانه سیاست امریکا را تردیدآمیز و با احتیاط ساخته و همین مطلب وسیله هم برای انقلابات و پیدایش حکومت های دیکتاتوری ساخته و هم برای شانتاژ بعضی از رؤسای دول عرب؛ و من یقین دارم این حالت به دلسردی دوستان امریکا و جری شدن جاه طلبان کمک کرده و ثبات و استقرار را از خاورمیانه متزلزل می کند.

این سیاست [ترس از کمونیسم] مبداء تقویت ناصر گردیده یا لاقول باعث آن شده است که ناصر در کشورهای عربی جولان دهد و زمینه برای انقلابات فراهم کند.»<sup>۵۱</sup>

نمونه دیگری از دیدگاههای دشتی در باب مسائل منطقه در گزارش ملاقات او با شیخ علی سهیل، رئیس عشیره بنی تمیم، بازتاب می یابد. دشتی در این گزارش مسأله شیعیان عراق و نحوه برخورد آنان با سوسیالیسم بعثی و ناسیونالیسم ناصری را مورد بررسی قرار داده است.<sup>۵۲</sup>

سفارت دشتی در بیروت با شروع نهضت امام خمینی (ره) و سرکوبهای خشن و خونین در ایران مصادف بود که اعتراض بی سابقه علمای شیعه لبنان



هستند و در هر موقع و هر مناسبت این تصمیم را نشان داده‌اند؛ چنان‌که هفتمین چهار روز قبل، روز اول نوروز (۲۱ مارس) که عید سال ایران است، در نطق خود صریحاً به این امر اشاره کردند.<sup>۵۴</sup>

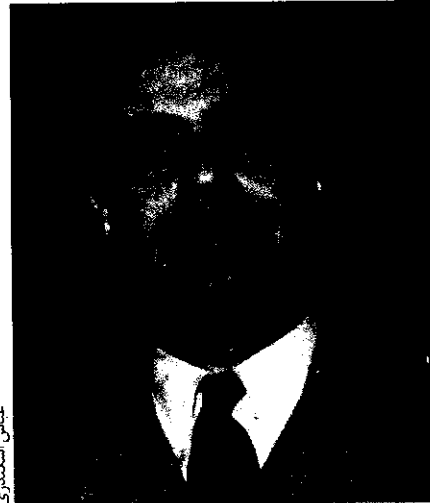
علی دشتی، هم به دلیل پیشینه طلبگی و تحصیل در حوزه‌های علوم دینی، و هم به دلیل اقامت در لبنان، که یکی از مراکز اصلی جهان تشیع به‌شمار می‌رفت، به حوادثی که در دوران دولت امیراسدالله علم رخ داد و به قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ انجامید، علاقمند بود. دشتی به شدت منتقد نهاد روحانیت است و در این تردید نیست؛ و این نقد بعدها در کتاب بیست‌وسه‌سال به نقد اسلام نیز کشید. ولی او از بدو شروع حوادث ایران رویه‌ای دوگانه در پیش گرفت؛ به‌این‌معناکه از یک سو، به عنوان سفیر شاه، می‌کوشید در نزد مقامات دینی و سیاسی لبنان و جهان اسلام حوادث ایران را تصادم منافع شخصی قلیلی از روحانیون با اصلاحات شاه، که به‌زعم او متضمن برخی نوآوریها بود، جلوه دهد و از سوی دیگر، سیاستهای دولت علم را مورد انتقاد قرار می‌داد و رویه مماشات با روحانیت را، به جای برخورد خشن، توصیه می‌نمود.

اولین تحلیل انتقادی دشتی به چند روز قبل از قیام پانزدهم خرداد تعلق دارد. او در سوم خرداد ۱۳۴۲ در نامه‌ای به عباس آرام، وزیر امور خارجه، حکومت پهلوی و دولت علم را به حزم و احتیاط در قبال روحانیت فراخواند و نوشت:

«در مواقع مهم و برای اجرای اصلاحات ضروری، که حتما تصادم میان حکومت و آقایان روی می‌دهد، حزم و احتیاط حکم می‌کند که دولت روش مماشات پیش گرفته و سعی کند این تصادم زبر و خشن و شکننده نباشد. آن هم نه از نقطه‌نظر مصالح آنها و مراعات نقطه‌نظر آنها، بلکه از لحاظ این که عوایقی در راه اجرای منظورهای اصلاحی پیدا نشود و اگر هم ناچار باید پیدا شود زیاد شدید و مصادم نباشد.

در اجرای اصلاحاتی که منظور نیات عالی شاهنشاه بود، به‌نظر من دولت و مباحثین امور این حزم و متانت و سیاست نرمی را به کار نینداخته‌اند. در صورتی که به نظر بنده، با کیاست ممکن بود از تهییج آنها خیلی کاست. و نتیجه این شد که حتی علمای نجف، که دور از اغراض و تنگ‌نظریهای تهران و قم و مشهد هستند نیز با روحانیون ایران همصدا شده و حتی آثار این همفکری و همدردی به این نواحی نیز رسیده و هم به‌وسیله نامه و پیغام و هم به‌وسیله اشخاصی میان روحانیون شیعه لبنان نارضایتی پخش کرده‌اند که یکی از آثار آن تلگرافی بود که چند روز قبل علمای اینجا به سفارت کرده و به آنها جواب داده شد.<sup>۵۵</sup>

روش پلیسی و سرکوبگرانه حکومت پهلوی در قبال



عباس اسکندری

علمای مخالف با انقلاب سفید، حتی شیخ محمد علا، مفتی اهل تسنن لبنان، را نیز برآشفته و او در تلگرافی به سفارت ایران چنین نوشت:

«اخبار متواتر واصله مشعر بر سخت‌گیری حکومت ایران در ایراد ظلم نسبت به علمای اسلام در آن کشور است. این عمل خشم مسلمانان را برانگیخته و آن چه در ایران می‌گذرد با اصول رفتار انسانی نسبت به اتباع یک کشور منافات دارد. خواهشمند است احساسات دردناک ما را به مقامات مسئول کشور عزیزتان ابلاغ کنید و امیدواریم دولت به صدای حق پاسخ گوید و تازیانه عذاب را از سر علمای مسلمان، که می‌گویند خداوند پروردگار ماست، برگیرد.

«امضاء» مفتی جمهوری لبنان<sup>۵۶</sup> دشتی به این تلگراف نیز پاسخ داد و در نامه خود، مخالفان را «جماعتی اخلاک‌گر و مفسده‌جو» خواند و در پنجم تیرماه ۱۳۴۲ ترجمه تلگراف شیخ محمد علا و پاسخ خود را برای حسین علا، وزیر دربار، ارسال داشت تا به رؤیت شاه برسد. متن پاسخ دشتی به این شرح می‌باشد:

«عالی جناب مفتی محترم جمهوری لبنان اگر غیر از جنابعالی دیگری این تلگراف را کرده بود، به او جواب نمی‌دادم زیرا آن را یک نوع دخالت در امور داخلی ایران تلقی کرده و بدیهی است که به کلی نامتناسب و نابه‌هنگام و ناموجه می‌دانستم. ولی احترامی که به شخص شما دارم و می‌دانم موجب شما در فرستادن این تلگراف عواطف دینی و انسانی است، خاطر محترم را مسبوق می‌سازد که آن چه به شما گفته شده بی‌اساس و نوعی تبلیغات مضره است. حکومت ایران هیچ وقت دچار خشم و کینه نسبت به اتباع خود نبوده و هیچ‌گونه قساوت شدتی حتی نسبت به مخالفان خود، مادامی که مخالفت خود را در حدود مقررات و قانون نگاه داشته باشند، به کار نبسته است. اگر مقصود شما جماعتی اخلاک‌گر و مفسده‌جو [است] که از ایام عزاداری

عاشورا استفاده کرده و به جای این که به وظایف و مقررات مذهبی عمل کنند و از این راه به خداوند و به اصول انسانیت نزدیک شوند، دست به آشوب زده، متعرض زنها در کوچه و بازار شده، کتابخانه پارک شهر را آتش زده، و صدها مغازه و خانه را غارت کرده و اتومبیل‌های مردم را درهم شکسته‌اند، و خلاصه برخلاف آسایش مردم و امنیت کشور اقدام به اعمال تخریبی و ایجاد رعب و مصیبت کرده‌اند و حکومت ایران عکس‌العمل نشان داده، تصدیق بفرمایید وظیفه هر حکومت قانونی چنین اقدامی بوده است. موقع را برای تجدید احترام و عرض سلام مغتنم می‌شمارد.

[امضاء] سفیر ایران، علی دشتی<sup>۵۷</sup>

رویه دوگانه علی دشتی ادامه یافت. او در حالی که در لبنان همچنان تلاش می‌کرد تا حوادث ایران را کار جمعی قانون شکن و مفسد ضداصلاحات جلوه دهد، در مکاتبات خود با تهران سیاستهای دولت امیراسدالله علم را نقد می‌نمود. دشتی بیش از دیگران متوجه عمق خطری بود که حکومت پهلوی را تهدید می‌کرد. او در نامه مورخ بیست‌ویکم خرداد ۱۳۴۲ به عباس آرام، ضمن بیان مواضع مطبوعات لبنان در قبال حوادث پانزدهم خرداد در ایران، نوشت:

«چیزی که در جراید اینجا، حتی جراید موافق، منعکس شد و مرا بسیار ناراحت کرد، اشاره به این بود که این قیام و شورش تنها بر ضد حکومت<sup>۵۸</sup> نبوده بلکه بر ضد رژیم بوده و متأسفانه عین این اشاره (بلکه به‌طور تصریح) در بیانات مختلفه‌ای که از تهران رسیده بود نیز دیده شد. بنده در این باب مطالب گفتمی بسیار دارم. که چون به عنوان یک تریسی است [و] ورود در آن مستلزم طول کلام می‌شود و نمی‌دانم تا چه درجه مواجه با حسن قبول می‌شود، از بیان آن صرف‌نظر می‌کنم (مگر این که از من بخواهند). ولی از اصرار در یک موضوع نمی‌توانم خودداری کنم که ابداً مصلحت نیست در ایران تفوه به این کلمه شود و حتی اگر واقعا جماعت افسارگسیخته شعارهایی بر ضد مقام سلطنت داده باشند، نباید آن را به روی خود بیاوریم و نباید آن را تکرار کنیم و نباید با اعتراف به آن روی مردم را باز کنیم، بلکه پیوسته باید مقام سلطنت مقدس و دور از نجال و هرگونه اعتراضی قرار گرفته و تمام مخالفتها متوجه حکومت قرار گیرد؛ زیرا معتقدات مانند امراض سرایت می‌کند و نباید راه این سرایت را باز نگاه داشت...

اوضاع ایران مرا شخصاً نگران می‌دارد ولی نه از این حیث که دولت فعلاً مسلط بر اوضاع نیست ولی بیش‌تر از این لحاظ که اعمال قوه پیوسته می‌بایستی با سیاست و تدبیر توأم بوده و تنها اتکای به قوای نظامی ملاک عمل قرار نگیرد...<sup>۵۹</sup> اوج انتقاد دشتی از عملکرد دولت امیراسدالله

علم در قبال حوادث کشور، نامه‌ای است که او در پنجم خرداد ۱۳۴۲ نگاشت. در بیست و چهارم خرداد آن را تکمیل کرد و در سی‌ام خرداد به تهران ارسال نمود. این نامه در پایان عوامل سقوط، واپسین کتاب دشتی، منتشر شده است. بخشهایی از این نامه به شرح زیر است:

«در طی یکی از نطقهای آقای علم این عبارت را خواندم که «دولت رحم نخواهد کرد... بی‌رحمی که صفت خوبی نیست. مفهوم مخالف این جمله یعنی دولت ظالم و بی‌رحم است... این عبارت مرا به یاد دکتر اقبال انداخت که به مجلس سنا آمده بود و می‌گفت: «من از خروشچف نمی‌ترسم». بنده هم از رئیس‌جمهور امریکانی‌ترسم. دکتر اقبال بیان این عبارت را علامت شجاعت و نشانه صداقت خود به ذات همایونی قرار می‌داد. در صورتی که صداقت به ذات مبارک مستلزم این بود که رئیس‌دولت، ولو به کناره‌گرفتن خود باشد، در صدد این برآید که خطای گذشته را جبران و روابط شوروی را با ایران اصلاح کند و ما را سه‌سال دچار آن هزگیها و تبلیغات زبان‌بخش نسازد. متصدیان امور به جای آن که خود را سیر بلا قرار دهند و پاسخگو باشند، دائما در این فکرند که به نحوی از آنجا خود را نوکر و چاکر و مجری اوامر شاهنشاه معرفی کنند و تازه این وظیفه را لازم نیست هر ساعت و هر دقیقه به رخ مردم بکشند و مسئولیت تمام کارها را متوجه اعلیحضرت کنند.

قضایای اخیر [پانزدهم خرداد ۱۳۴۲] دورنمای وحشتناکی در برابر دیدگانم گسترده و علاوه نوعی خجالت و سرشکستگی حاصل شده است. به‌طوری که در اجتماعات «شخص نمی‌داند به استفسار متعجبانه مردم چگونه پاسخ دهد. بنابراین، اگر گستاخی کرده و باعث افسردگی و تکدر خاطر مبارک گشته‌ام برای این است که معتقد شده‌ام در اطراف سریر سلطنت مردمان خیر خواه، صادق، شجاع، مأل اندیش و صریح یا نیست یا خیلی کم شده و گویی خاک مرده بر سر تهران پاشیده‌اند که تمام مباشران امور جز حفظ مقام و صندلی خود آرزویی ندارند و حفظ مقام را نیز در مجامله، خوش آمدگویی و اظهار بندگی به‌هنگام و بی‌هنگام یافته‌اند... البته، همانطور که جراید خارجی نوشته‌اند، دنیای آزاد پشتیبان اعلیحضرت است. ولی اگر اوضاع داخلی بدین گونه رو به اختلال گذارد، معلوم نیست دنیای آزاد چگونه می‌تواند به کمک ما بشتابد؟ چنان که در حوادث ژوئیه ۱۹۵۸ عراق حتی حامیان نوری سعید و مؤسسان سلطنت هاشمی عراق برای شناختن انقلاب عراق به عنوان حکومت قانونی یک هفته نیز تامل نکردند! نخستین چیزی که از حوادث سنگین پانزدهم خرداد به چشم می‌خورد... توجه همه مخالفت‌هاست به ذات مبارک. به نظر می‌رسد این خطرناک‌ترین پیشامدی است که تاکنون روی داده و متأسفانه ریشه‌اش در دوران حکومت دکتر

اقبال آبیاری شد و در زمان نخست‌وزیری علم رشد کرد. راجع به آقایان روحانیون نخست باید این حقیقت مهم را فراموش نکنیم که آنها مورد علاقه و تمایلات مردم هستند... و این امر برخلاف آن چیزی است که آقایان علم و پاکروان یا جراید تهران پنداشته‌اند و علمارا دسیسه‌کار و مصدر شر و فساد معرفی کرده‌اند. به عقیده چاکر، فردی چون آقای خمینی نمی‌تواند جماعت مردم را به حرکت درآورد و این‌طور مورد توجه عموم باشد که عکس ایشان سنبل نهضت گردد و مورد احترام ستایش و تقلید مردم قرار گیرد. اعتبار و شأن او برای این است که جسارت کرده و مظهر تمایلات نهفته آنها گردیده است...»<sup>۶۰</sup>

آخرین نامه دشتی به عنوان سفیر ایران در لبنان به بیست‌وهشتم آذر ۱۳۴۲ تعلق دارد. این نامه خطاب به شاه است و اعتراضی است شدید به مراسم بزرگداشت بیست و پنجمین سال نویسنده‌گی شجاع‌الدین شفا، معاون فرهنگی وزارت دربار، دشتی. پس از تعارفات اولیه، نوشت:

«به پیوست این عریضه نامه‌ای که آقای سعید نفیسی به سفارت لبنان در تهران نوشته، و تصریح کرده است که شورای فرهنگی سلطنتی با همکاری جمعیت قلم و جمعیت روزنامه‌نگاران می‌خواهد جشن بیست و پنج ساله نویسنده‌گی آقای شجاع‌الدین شفا را بگیرند و خواهش کرده است (یعنی گدایی کرده است) که مؤسسات فرهنگی لبنان هم در این باب شرکت کنند، تقدیم می‌شود.»

دشتی در این نامه، که در عرف مکاتبات آن روز دولتمردان ایرانی با شاه سخت جسارت‌آمیز جلوه می‌کند، پرسشهایی را مطرح می‌کند:

«آیا... آقای شجاع‌الدین شفا (مانند آقای تفضلی)<sup>۶۱</sup> که هنگام تصدی اداره تبلیغات مصاحبه می‌کرد و برای خود و خانواده‌اش شئونی قائل می‌شد) می‌خواهد از این سمتی که در دربار شاهنشاهی دارد استفاده کند و بعد آن جشن و آن رساله‌ای را که از کشورهای مختلف گدایی کرده‌اند، به عنوان سند لیاقت و برای بالا بردن شان خود در پیشگاه همایونی به کار اندازد؟

... درست است که آقای شفا، مانند اغلب جوانان آشنا به زبانهای خارجی، از بیست و پنج سال قبل شروع به ترجمه کرده است و بسیاری از داستانهای کوتاه یا بعضی اشعار احساساتی، مانند لامارتین یا بلیتیس، را ترجمه کرده و اخیرا نیز یک کتاب ادبی و مهمی را (کمدی دیوین)<sup>۶۲</sup> به فارسی درآورده‌اند، و همه اینها برای آشنا ساختن ایرانیان با ادبیات غرب مفید است. اما ایشان هرگز اثری نیافریده و از خود چیزی بیرون نداده. مخصوصا در شناساندن فرهنگ ایران به دنیای خارج کاری نکرده‌اند، تا شورای فرهنگی سلطنتی بخواهد از وی تجلیل کند. چنان که این معنی

در دانشگاه بیروت روی داده؛ یعنی مدیران آنجا متحیر بودند که راجع به یک آدم ناشناس، که آثار وی در اینجا ابدا انعکاسی نداشته است، چگونه می‌توانند چیزی بنویسند و از وی تمجید کنند ولی رئیس دانشگاه از نقطه نظر ادب... چیزی تهیه کرده‌اند که مضمون آن این معنی را به خوبی نشان می‌دهد.

... شورای فرهنگی سلطنتی... برای این منظور بلند، یا به عرصه وجود گذاشته است که فرهنگ درخشان ایران را به جهان معرفی کند. این هدفی است ارجمند... آیا با این مقدمه سزاوار است که نخستین اقدام شورای فرهنگی سلطنتی تجلیل از یک مترجم متوسط باشد؟... این عجیب و تاسف‌انگیز است که هر مقصد ارجمندی در مقام عمل فرو افتاده و آلوده به اغراض شود... در مقابل جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران جشن بیست و پنج ساله شجاع‌الدین شفا گرفته شود...

اعلیحضرتا

... نمایش صنایع هفت هزارساله ایران در عالم خارج اثر عمیق کرده و متفکران را به یاد ایران انداخته و حتی عقیده آنها را در باب اثر هنر یونان تغییر داده و سهم بزرگ ایران را باز شناخته‌اند... نیت اعلیحضرت همایون شاهنشاه متوجه این مقصد ارجمند بوده است؛ اجازه نفرمایید قیافه حقیر و مسکنت‌آمیز بدان بدهند.<sup>۶۳</sup>

قابل تصور بود که دو نامه اخیر دشتی خوشایند شاه نباشد و چنین نیز بود. در پایان آذر ۱۳۴۲ به ماموریت دشتی در بیروت خاتمه داده شد. حال آن که دشتی سفیری موفق به‌شمار می‌رفت. این موفقیت دشتی و تاثیر او بر فضای فرهنگی و سیاسی لبنان را از یادداشت «سفیر ادیب» نوشته دکتر صلاح‌الدین منجد، از ادبای لبنان، در روزنامه الحیات می‌توان دریافت. منجد از شرکت خود در میهمانی سفارت ایران و از درخشش سفیر ایران که «به زبان عربی ادبی فصیح» تکلم می‌کند و بر تاریخ و ادبیات عرب اشراف دارد سخن می‌گوید. او در پایان می‌نویسد:

«من در این لحظه به‌یاد توصیه بزرگان عرب در باب انتخاب و اعزام سفیر افتادم که معتقد بودند سفیر باید گشاده‌زبان و ادیب و دانا و هوشیار و کارآگاه و باتجربه و تیزبین باشد و از غرور و جهالت به‌دور باشد و همش مصروف جلب شهرت و جمع مال نگردد.»<sup>۶۴</sup>

رنجش شاه از توصیه‌های دشتی ادامه یافت و لذا زمانی که دشتی، به پیروی از همان مذاق سیاسی که در نامه‌های فوق بیان شده، در مهرماه ۱۳۴۴ خواستار آزادی آیت‌الله خمینی شد، شاه در پاسخ گفت: «دشتی... خورده که چنین درخواستی نموده است.»<sup>۶۵</sup>

دشتی پس از انقلاب، در واپسین یادداشتهای خود، فضای زمان دولت علم و واکنش شاه به نامه خود را چنین بیان کرد:

«علم باب دندان اعلیحضرت بود و نوکر صمیمی او... دربار شاه ایران، در زمان صدارت و وزارت دربار وی، غالباً مشحون از عناصر حقیر و بی شخصیت بود و این همان چیزی بود که شاه می خواست. درست پس از وقایع پانزدهم خرداد، که سوء سیاست شاه و سست رایی علم آن را به بار آورد، عریضه‌ای چهارده صفحه‌ای به شاه نوشتم. کمیسیون در این باب در دربار تشکیل شد که تا حدی رای مرا در تحقیق تشنجات موثر می یافت ولی شاه به وسیله علم پیغام فرستاد که: دشتی دور از ایران به سر می برد و از عمق جریانات سیاسی آگاه نیست. آن وقت من سفیر ایران در بیروت بودم... او [علم] ابتدا وزن سیاسی نداشت تا رای خود را در مواقع حساس اظهار کند و اطاعت کورکورانه او و یارانش موجب شده بود که حتی دفاعیات چند جلسه بعد از ورود به تهران نیز با خود شاه نتیجه بخش واقع نگردد. اگر همکاران علم صاحب تشخیص بودند و مصالح

در نظر او [محمدرضا شاه] علو طبع و عزت نفس، آزادی و وارستگی و استقلال فکر در رجال کشور به منزله تهدیدی علیه مقام شامخ سلطنت است و اگر این مزایای خود را به ذلت و ادبار و فرومایگی بدهد، مقام پادشاهی از خطر سقوط در امان می ماند.»<sup>۶۷</sup>

دشتی به رغم این که پس از بازگشت از لبنان همچنان سناتور بود ولی اغلب اوقات را در خانه اش در تیغستان می گذرانید.

پس از بازگشت، از دی ماه ۱۳۴۲ جلسات هفتگی خانه دشتی از سر گرفته شد. در این جلسات گاه چهره‌های فرهنگی نزدیک به امیراسدالله علم و وزارت دربار مورد حمله دشتی یا سایر حضار قرار می گرفتند. مثلاً، در جلسه دوم اسفند ۱۳۴۲، که مهدی نمازی، دکتر لطفعلی صورتگر، ابراهیم خواجه‌نوری، دکتر ناظرزاده کرمانی، بدیع‌الزمان فروزانفر و گروهی دیگر حضور داشتند. دشتی دکتر رضازاده شفق را مورد حمله قرار داد که در پرونده او

### ■ ■ ■ علی دشتی در دوران سفارت در بیروت نظراتی را درباره سیاست ایران در منطقه خاورمیانه و نحوه برخورد با پدیده ناسیونالیسم عربی و ناصر یسم به عباس آرام، وزیر امور خارجه، و گاه به شخص شاه منعکس می کرد که از پختگی نگاه سیاسی او، صرف نظر از خوبی یا بدی دیدگاهش، حکایت می کند

مملکت و شاه مملکت را در نظر می گرفتند، نامه‌ای سراسر توهین و تحقیر از سوی شاه به روزنامه اطلاعات نمی فرستادند و آن جریده را ناگزیر به درج آن نمی کردند؛ آن هم نسبت به یک روحانی که همه مخالفان شاه و توده مردم را پشت سر خود داشت و در برابر نابکاریهای او، به ویژه اصلاحات ارضی بدان صورت بی حاصل، کاپیتولاسیون و غیره، با قاطعیت و جسارت بر او خرده گرفته است.»<sup>۶۸</sup>

و درباره شجاع‌الدین شفا چنین نوشت:

«شاه از هر کسی که شبهه استقلال رای و فکر در او می رفت، بدش می آمد... او تیپ جمشید اعلم و شجاع‌الدین شفا را می پسندید. همین شجاع‌الدین شفا، که به عنوان معاون آقای علم در امور فرهنگی وزارت دربار خدمت می کرد و باید بر حسب وظیفه مصدر خدمات علمی و فرهنگی باشد و پرداختن به امور فرعی و مقاصد مادی را دون شان خود بداند، به صحنه‌سازی و نمایش عادت کرده بود. یکی از دوستان نقل می کرد که وقتی کتاب ماموریت برای وطنم چاپ و منتشر شده بود، ایشان [شجاع‌الدین شفا] شرفیاب گردید و به عرض رساند که چاکر مبلغی بدهکارم، چنانچه امر فرمایید از بابت فروش کتاب مبلغی به جان نثار کمک شود مشکلاتم حل خواهد شد. ایشان هم فرمودند: درآمد این کتاب مال تو! چنین درباری با این رجال چگونه می تواند تمدن بزرگ بیافریند و وارث بالاستحقاق کورش و داریوش باشد؟»

چنین درج شده است:

«در این جلسه ابتدا علی دشتی درباره شعر و شاعری بحث کرده و گفت: دکتر رضازاده شفق هم شاعر شده و فروزانفر اظهار داشته: شعر گفتن که گناهی ندارد. و دشتی افزوده: آخر او برای گنبد مسجد شیخ لطف‌الله هم شعر ساخته و علاوه بر این ایشان اخیراً همه کاره شده و تاریخ نویسی، استاد، شاعر، حقوق دان سیاسی و تاریخ‌تفسیرکن از آب درآمده است.»<sup>۶۹</sup>

از سال ۱۳۴۴ در جلسات خانه دشتی گاه انتقادات تنیدی از دولت هویدا بیان می شد و ظاهراً دشتی در این سال به تحریکات سیاسی علیه دولت هویدا نیز دست زد. اسناد ساواک حاکی است که گویا دشتی در دوران سفارت در لبنان با آرمین مه‌یر.<sup>۶۹</sup> سفیر ایالات متحده آمریکا در ایران - از دوران سفارت مه‌یر در بیروت - دوست بوده و اینک او را علیه دولت هویدا تحریک می کند.<sup>۷۰</sup> بدگویی دشتی از هویدا حداقل تا سال ۱۳۴۷ تداوم داشت. او در هفتم فروردین ۱۳۴۷ درباره هویدا گفت: «این قبیل اشخاص که نخست وزیر می شوند من [به عنوان] نوکر خانه خود قبول شان ندارم.»<sup>۷۱</sup>

ولی در سالهای بعد، دشتی از ورود در مباحث سیاسی پرهیز می کرد؛ یا در حضور نامحرمان، منابع ساواک و کسانی که به ایشان مشکوک بود، سکوت اختیار می کرد. برای مثال، در جلسه سی‌ام آذر ۱۳۵۶ در خانه دشتی، حاضرین درباره ابتهاج و انتظام

سخن می گفتند ولی «علی دشتی کوچک ترین اظهار عقیده‌ای نمی کرد و فقط راجع به کتابی که به نام نقشی از حافظ نوشته است بحث می نمود.»<sup>۷۲</sup> همچنین در اردیبهشت ۱۳۵۷، زمانی که جنبش انقلابی اوج می گرفت، باز دشتی ساکت بود؛ «هیچ گونه حرفی... نمی زد و می گفت تصمیم دارد راجع به مولوی کتاب جدیدی بنویسد و شخصیت بزرگ عرفانی او را معرفی کند.»<sup>۷۳</sup> ■

#### احمد دلرد

#### پی‌نوشت‌ها

۱. اسفندیار بزرگمهر، کاروان عمر: سرگذشت خودنوشت، تهران، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۱۷۰
۲. کتاب فوق قبلاً در خارج از کشور منتشر شده بود: لندن، انتشارات ساتراپ، فروردین ۱۳۷۲
۳. در روز شانزدهم مهر ۱۳۰۲ سرهنگ محمد درگاهی رئیس قلمیگی مرکز، با چند نظمی به در خانه قوام‌السلطنه (موزه آبکینه کنونی) مراجعه کرد و از او خواست که به همراه آن برای ادای پاره‌ای توضیحات به وزارت جنگ برود. قوام گفت که شما تشریف ببرید من با اتومبیل خود خواهم آمد. نپذیرفتند و گفتند از این لحظه حق تمناس با کسی را ندارید. قوام خواست تلفنی با احمدشاه صحبت کند ولی درگاهی منع شد. سرانجام قوام‌السلطنه را با خود به وزارت جنگ بردند و او را در یکی از اتاقها زندانی کردند. از همان دقائق اولیه بازجویی آغاز شد. قوام‌السلطنه متهم به مشارکت در توطئه قتل سردار سپه بود. طبعاً توقیف رجلی چون قوام‌السلطنه انعکاس گسترده می یافت. خانواده قوام‌السلطنه ماجرا را پیگیری کردند و مشیرالدوله رئیس‌الوزاری وقت، مراتب را به شاه اطلاع داد. رضخان سردار سپه وزیر جنگ در توضیحات خود مسئله را بسیار وقتی و جدی نشان داد. سرانجام پس از کشاکش زیاد سردار سپه موافقت کرد که به آزادی قوام‌السلطنه اقدام کند. مشروطیان که از کشور اخراج شده چنین شد و نظامیان قوام‌السلطنه را از مرز خاقین اخراج کردند. اتهام قوام‌السلطنه مبتنی بر ادعای کشف یک شبکه تروریستی بود. در این رابطه سردار انصار ظهرا دستگیر شد و اعتراضاتی کرد دل‌براین که در راس این شبکه تروریستی، که گویا قصد جان وزیر جنگ را داشته قوام‌السلطنه بوده است. سردار انصار (مظفر اعلم) از عمل رضخان بود و در دوره سلطنت او به مناصب عالی استنادی رسید و یک دوره وزیر امور خارجه شد. او عموی جمشید و مجید اعلم، دوستان صمیمی محمدرضا پهلوی، است. مجید اعلم از بیمتکران بزرگ دوران پهلوی دوم بود.
۴. رضاشاه در سال ۱۳۰۹ به قوام‌السلطنه اجازه بازگشت به ایران را داد. مشروطیان که در لاهیجان به کشاورزی بپردازد، قوام به ایران بازگشت و تا سقوط رضاشاه در املاک خود در لاهیجان به کشت چای و برنج مشغول بود. او در این دوره چنان با متنت و آرامش و تدبیر سلوک کرد که سومن یا حسدات دیکتاتور علیه او برنگیخته نشد.
۵. فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی ایران: ۱۳۲۰، ۱۳۳۲، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، تهران، نشر البرز، چاپ اول، ۱۳۷۲، ۸۶، ۹۰
۶. ویکتور هوگو در اوج اقتدار لویی بناپارت (ناپلئون سوم) به تحقیر او را «ناپلئون صغیر» (Napoleon le Petit) خواند و کتابی به همین نام علیه «امپراتور» نوشت. کارل مارکس نیز لویی بناپارت را کاریکاتوری از ناپلئون بناپارت خواند و در سر آغاز کتاب هیجدهم برومر لویی بناپارت چنین مقایسه‌ای میان ناپلئون اول و سوم به دست داد: «تاریخ دوبار تکرار می شود؛ بار اول به صورت تراژدی و بار دوم به صورت کمدی مسخره»
۷. مذاکرات مجلس، دوره سیزدهم، جلسه ۹۰، پنجشنبه دوم مهرماه ۱۳۳۱، صص ۱۶، ۱۷
۸. نصرالله سیف پور فاطمی، گزند روزگار، تهران، شیراز، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۲۰۴
۹. مذاکرات مجلس، دوره سیزدهم، جلسه ۹۱، یکشنبه ۵

مهر ۱۳۲۱، ص ۲.  
 ۸. سید مهدی فرخ (معتصم السلطنه)، خاطرات سیاسی فرخ، انگارش پرویز لوشانی، تهران، جاویدان، علمی، بی تا، ص ۶۱۶.  
 ۹. باقر عقالی، میرزا احمدخان قوام السلطنه در دوران قاجار و پهلوی، تهران، انتشارات جاویدان، چاپ اول، ۱۳۷۶، صص ۲۹۱، ۲۹۵.  
 ۱۰. خاطرات صدرالاشرف، تهران، انتشارات وحید، ۱۳۶۴، صص ۲۰۶، ۲۰۸.  
 ۱۱. خاطرات سر ریدر بولارد سفیر کبیر انگلستان در ایران، ترجمه غلامحسین میرزاصالح، تهران، طرح نو، چاپ دوم، ۱۳۷۸، صص ۲۰، ۱۲۰.  
 ۱۲. همان، صص ۲۱۱، ۲۱۲.  
 ۱۳. همان، صص ۲۳۱، ۲۳۲.  
 14 - Louis Goethe Dreyfus, Jr. (1889-1973)  
 در فیوس اهل سانبابلبارا (ایالت کالیفرنیا) بود در سالهای ۱۹۳۹-۱۹۴۴ وزیر مختار ایالات متحده آمریکا در ایران بود و در سالهای ۱۹۴۰-۱۹۴۴ همزمان همین سمت را در افغانستان داشت. در سالهای بعد وزیر مختار آمریکا در ایسلند و سوئد بود و در سالهای ۱۹۴۹-۱۹۵۱ سفیر کبیر ایالات متحده در افغانستان.  
 15- James S. Moose Jr.  
 16 - Albert Casimir Corneille Embrechts.  
 17 - International Telephone and Telegraph Corporation of New York (IT&T).  
 18 - Frank C. Page.  
 19 - Cordell Hull.  
 20 - Mohammad Gholi Majd, Great Britain and Reza Shah: The Plunder of Iran, 1921- 1941, Gainesville: University Press of Florida, 2001, pp. 367-369.  
 21 - Anglo-Persian Oil Company.  
 22 - American Export-Import Bank.  
 ۲۳. گفت و گوی عبدالله شهبازی با محمدقلی مجد، تاریخ معاصر ایران، سال ششم، شماره ۲۵، بهار ۱۳۸۲، صص ۱۹۵-۱۹۳.  
 ۲۴. عظیمی، همان، ص ۹۷.  
 ۲۵. بولارد، همان، ص ۲۰۱.  
 26- J. K. Sheridan.  
 ۲۷. همان، ص ۲۱۶.  
 ۲۸. همان، صص ۲۱۷، ۲۱۸.  
 ۲۹. بزرگمهر، همان، صص ۴۴، ۴۵.  
 ۳۰. بولارد، همان، ص ۲۲۴.  
 ۳۱. همان، ص ۲۲۷.  
 ۳۲. عظیمی، همان، ص ۹۹.  
 ۳۳. همان، ص ۹۸.  
 ۳۴. یادداشت‌های دکتر قاسم غنی، به کوشش سیروس غنی، تهران، انتشارات زوار، چاپ دوم، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۱۸۱.  
 دکتر قاسم غنی در یادداشت سیزدهم خرداد ۱۳۲۹/سوم ژوئن ۱۹۵۰ «انگولفیل» های ایرانی را به پنج دسته تقسیم می کند، اول، گروهی که پادو و حقوق بگیر و جاسوس و خبرچین اند؛ دوم، گروهی که «عملا وارد کار انگلیسها و دواتر و ادارات مربوط به آنها هستند مثل اعضای ایرانی نفت جنوب و بانک شاهنشاهی از قبیل مصطفی فاتح ... نفس شغل آنها را بسته ... بد و نیک حکومت انگلیس را بد و خوب خود می دانند» سوم، اشخاصی که خود یا پدران و پشت‌اندزیشان تحت‌الحمايه انگلیس بوده و به کمک آنها زندگی کرده‌اند مانند قوام شیرازی و ناصرالملک قزاقزاد. منصور، سیدضیاءالدین طباطبائی، مشرف نفیسی، ساعد، علی اصغر حکمت، سردار فاخر حکمت و سیدمحمد تدین. چهارم اشخاصی که تازه کارند و می خواهند وارد طبقات سه‌گانه فوق شوند مثل شاهنشین هرزی و دکتر اقبال «اینها فعالیت زیاد دارند و غالباً خطرناکتر از سایرین هستند» غنی می‌فرزاید: «یک دسته دیگر هم هستند غیر از همه این طبقات و آنها جماعتی هستند که ایران را دوست دارند، جاسوس هم نیستند، حریص کار هم نیستند، ولی عقیده سیاسی آنها این است که ما قائم‌بالات نیستیم و خودمان به‌تنهایی نه قبل‌آدره خود هستیم و نه توانا به اداره خود، با روسیه که غیرممکن است کنتر بیاییم، آمریکا منافعی ندارد و حکومت دورافتاده غیرمعتدی است که ... سیاست خارجش متزلزل است ... پس بهتر

است و لازم است با انگلستان کنتر بیاییم و در پناه صولت آنها باشیم. اینها به حسن سیاست انگلیس ایمان زیاد هم دارند و غالب اینها چون وجاهت ملی دارند از بهترین مروجهای سیاست انگلیس و حیثیت معنوی آن دولت بشمارند: تقی‌زاده حکیم‌الملک، مرحوم فروغی، غنی نتیجه می‌گیرد: «امروز در صحنه سیاست اینها مدیر و مدبرند و همه هر یک بنوعی خدام انگلیس هستند و هر پنج طبقه مذکور بر ضد آنهاهی هستند که می‌خواهند ایران به امریکا نزدیک شود. اینها با مصدق و طرفداران او بود هستند چون مصدق می‌خواهد امریکا را به عنوان قوه سومی وارد ایران کند» (همان، صص ۱۷۸، ۱۸۲).  
 ۳۵. بنگرید به تصویر نامه قوام السلطنه در: حسین آبدیان، زندگینامه سیاسی دکتر بقایی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۷، صص ۲۳۲، ۲۳۰.  
 ۳۶. غلامحسین مصاحب، دسیسه‌های علی دشتی، ۴۶ صفحه رقی، رساله فوق فاقد مشخصات کتابشناختی است. از سیاق متن می‌توان دریافت که در اواخر سال ۱۳۲۴ منتشر شده است. در صفحه پایانی (ص ۴۶) به نطق «آقای وزیر وزیر دارایی کلینیه فعلی» در جلسه ۲۱ آذر ۱۳۲۴ مجلس شورای ملی استناد شده است.  
 در تعلق رساله فوق به دکتر غلامحسین مصاحب تردید نیست. ایرج افشار می‌نویسد: «مصاحب پس از شهریور ۱۳۲۰... به مسائل اجتماعی و سیاسی هم گوشه چشمی انداخت و به‌طورمثال یکی دو رساله در انتقاد سیاسی و اجتماعی منتشر کرد (۱۳۲۴). اما زود از پرداختن به مسائل اجتماعی منصرف و یکسره به کارهای علمی مشغول شد. هر چه روزگار بر او دراز می‌شد چهره‌های فرهنگی‌تر می‌یافت» (ایرج افشار، نادره کاروان، ص ۴۰۴) ایرج افشار در شرح حال دشتی می‌فرزاید: «در شرح زندگی او دو رساله مستقل می‌شناسیم، یکی نوشته ابراهیم خواجهنوری (از سلسله بازیگران عصر طلایی) که دوسه‌بار طبع شده است، و دیگر رسالهای است انتقادی به قلم استاد مرحوم دکتر غلامحسین مصاحب که در بحبوحه فعالیت‌های سیاسی دشتی در سال ۱۳۲۴ بنام «شیخ علی دشتی» منتشر شد و ساهاست که کمیاب است» (همان، ص ۵۰).  
 مصاحب رساله دسیسه‌های علی دشتی را چنین آغاز کرده است: «صفحات ناقل این رسال را که قدمی است در راه مبارزه با نادرستی‌هایی که ایران را به وضع فعلی کشیده است به روح پاک پدر بزرگوارم که بالاترین سرمشق فضیلت و تقوی بوده و در حیات خود عملاً راستی و درستی را به این حقیر آموخت تقدیم می‌دارد. غلامحسین مصاحب»  
 مصاحب، سه سال پس از نگارش رساله فوق در سال ۱۳۲۷ درجه دکتری در ریاضیات از دانشگاه کمبریج اخذ کرد. دکتر غلامحسین مصاحب بعدها علاوه بر نگارش کتب و مقالات متعدد در زمینه ریاضیات سرپرستی داترالمعارف فارسی را نیز به عهده داشت.  
 رساله فوق توسط دکتر محمد مهدی جعفری در دو شماره فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر تجدید چاپ شده است: اعلی دشتی، تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره ۸، زمستان ۱۳۷۲، صص ۱۷۱-۱۹۰؛ «دسیسه‌های علی دشتی»، تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره ۹-۱۰، بهار و تابستان ۱۳۷۲، صص ۳۳۶، ۳۱۲.  
 ۳۷. مصاحب، همان، ص ۲.  
 ۳۸. همان، ص ۴.  
 ۳۹. همان، ص ۵.  
 ۴۰. زندگینامه علی دشتی یکی از نه جزوه‌ای بود که ابراهیم خواجهنوری، دوست صمیمی دشتی، در سال ۱۳۲۲ با عنوان بازیگران عصر طلایی منتشر کرد. این جزوه‌ها هفتگی منتشر می‌شد و نشر آن علی‌اصغر امیرلی بود. مشخصات کتابشناختی چاپ اول جزوه مربوط به دشتی چنین است: ۱. خواجهنوری بازیگران عصر طلایی، دوره دوم (دشتی، دبیراعظم، امیرخسروی) [تهران، چاپخانه باقرزاده ۱۳۲۲، رقی، ۵۵ صفحه بازیگران عصر طلایی بعدها توسط انتشارات جیبی تجدید چاپ شد (چاپ اول، ۱۳۳۰؛ چاپ دوم ۱۳۵۷، رقی، ۲۰۴ صفحه).  
 ۴۱. خواجهنوری، همان، چاپ اول، ص ۲۳.  
 ۴۲. مصاحب، همان، ص ۲۹.  
 ۴۳. همان، صص ۲۹۲، ۲۹۰.  
 ۴۴. همان، ص ۴۵.  
 ۴۵. پرونده علی دشتی، دست‌نوشته دشتی.  
 ۴۶. همان، صص ۵، ۱۰. زمان نگارش این نوشته مندرج نیست. با توجه به مضمون آن باید متعلق به سالهای اوج گیری تعارض تبلیغاتی حکومت پهلوی و حکومت جمال عبدالناصر یعنی اواخر

دهه ۱۳۳۰ باشد.  
 ۴۷. خانه شهری دشتی در خیابان سعدی، زیر شرکت بیمه ایران، واقع بود.  
 ۴۸. مفید از ثروتمندان بزرگ ایران بود که بیمارستان مفید را در خیابان شریعتی کنونی در تهران و مدارس متعددی به همین نام در شمال احداث کرد. خانه او اکنون محل مجتمع قضایی شمیران است.  
 ۴۹. علی دشتی فرزندان خدمتکاران خود را به فرزندخواندگی پذیرفت و در وصیت‌نامه‌اش یک سوم اموال خود را به ایشان بخشید.  
 ۵۰. پرونده علی دشتی، گزارش اطلاعات داخلی، شماره ۳۳۱/۵۶، ۲۲.  
 مورخ ۴۰/۱/۷۱۲  
 ۵۱. همان، بنگرید به تصویر سند فوق (علی دشتی و ناصریم).  
 ۵۲. همان، بنگرید به تصویر سند فوق (علی دشتی و مساله شیعیان عراق).  
 ۵۳. امام موسی صدر در اواخر سال ۱۹۵۹ م/ ۱۳۳۸ ش در پی فوت آیت‌الله سید عبدالحسین شرف‌الدین، رهبر شیعیان لبنان، بنا به وصیت او به این کشور دعوت شد این دعوت مورد تأیید آیت‌الله‌العظمی بروجردی قرار گرفت. به‌این ترتیب، امام موسی صدر به لبنان مهاجرت کرد و در شهر صور سکونت گزید.  
 ۵۴. پرونده علی دشتی، نامه محرمانه سفارت ایران در بیروت، مورخ هفتم فروردین ۱۳۴۱، در دفتر مخصوص شاهنشاهی.  
 ۵۵. همان، بنگرید به تصویر سند فوق (نامه مورخ سوم خرداد ۱۳۴۲ علی دشتی به عباس آرام، انتقاد از سیاست‌های دولت علم در قبال روحانیت).  
 ۵۶. همان، بنگرید به تصویر سند فوق (نگاراف شیخ محمد علا، متنی اهل تسنن لبنان، در اعتراض به سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲).  
 ۵۷. همان.  
 ۵۸. دشتی واژه «حکومت» را معادل کلبینه و دولت به کار می‌برد و منظور او دولت امیراسدالله علم است.  
 ۵۹. پرونده علی دشتی، نامه علی دشتی به آرام وزیر خارجه محرمانه مورخ ۴۲/۲/۲۱، شماره ۲۸۰.  
 ۶۰. علی دشتی، عوامل سقوط (یادداشتهایی منتشر نشده از شانروان علی دشتی)، گردآوری از مهدی ماهوزی، تهران، مرکز نشر و تحقیقات قلم آشنا، ۱۳۸۱، صص ۱۹۰، ۱۸۰.  
 ۶۱. جهنگبگیر تقضلی، وزیر مشاور و سرپرست انتشارات و تبلیغات در دولت امیر اسدالله علم.  
 ۶۲. La divina commedia : کمدی الهی اثر دانته  
 ۶۳. پرونده علی دشتی، بنگرید به تصویر سند فوق (نامه علی دشتی به محمدرضا پهلوی در اعتراض به جشن بیست‌وپنج سالگی نویسندگی شجاع‌الدین شفا).  
 ۶۴. اصلاح‌الدین المنجد، «السفیر الادیب»، انجیه، هفدهم، نوامبر ۱۹۶۳، ص ۶.  
 ۶۵. پرونده علی دشتی، گزارش اطلاعات داخلی، خیلی محرمانه شماره ۳۲۲/۸۲۶، مورخ ۴۴/۶/۹.  
 امام خمینی از سیزدهم آبان ۱۳۴۳ تا سیزدهم مهر ۱۳۴۴ در ترکیه تبعید بود و بنابراین در زندان نبود که دشتی آزادی وی را تقاضا کند. دشتی پایان دادن به تبعید امام خمینی را درخواست کرده بود.  
 ۶۶. دشتی، همان، صص ۱۲۷، ۱۲۸.  
 ۶۷. همان، صص ۱۳۰، ۱۳۱.  
 ۶۸. پرونده علی دشتی، گزارش اطلاعات داخلی، محرمانه، شماره ۳۲۲/۱۰۱۸، مورخ ۴۲/۱۲/۳.  
 69 - Armin H. Meyer.  
 ۷۰. پرونده علی دشتی، گزارش اطلاعات داخلی، سری، شماره ۳۰۳/۲۰۰، مورخ ۴۴/۲/۲۳.  
 بخشی از گزارش فوق که مربوط به سابقه دوستی علی دشتی با آرمین مایر است، احتمالاً صحت ندارد؛ زیرا مایر در سال ۱۳۴۰ در بیروت بود و در همین سال ماموریتش در لبنان خاتمه یافت و احتمالاً از این کشور خارج شد؛ در حالی که دشتی در آذر ۱۳۴۱ سفیر ایران در لبنان بود.  
 ۷۱. پرونده علی دشتی، گزارش خبر از ۲۰ به ۵۵، شماره ۳۲۲، خیلی محرمانه شماره ۴۷/۲/۷، مورخ ۴۷/۲/۷.  
 ۷۲. همان، گزارش اطلاعات داخلی، شماره ۳۲۴، ۲۲، مورخ ۳۰/۶/۳۰، ۱۳۵۶ [۳۲۴/۳۰/۳۰/۳۰].  
 ۷۳. همان، گزارش اطلاعات داخلی، شماره ۳۹۰، ۳۲، مورخ ۳۲/۷/۱۳/۱۳۷۲]